



اشرف مخلوقات

چاپگاہ انساں در عالم

حسین غدیری پور

سرشناسه : غدیری پور اناری زاده، حسین، ۱۳۶۵
عنوان و نام پدیدآور : اشرف مخلوقات / حسین غدیری پور اناری زاده
مشخصات نشر : انصاری ، قم ، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری : ۹۶ صفحه
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۴۴-۴۴-۴ : ۱۰۰۰۰ ریال
فهرست نویسی :
موضوع :
رده بندی دیویی :
رده بندی کنگره :
کتاب شناسی ملی :



انتشارات انصاری

قم / دور شهر / فاطمی ۱۸ / کوچه ی ۱۶ / پلاک ۱۳
۰۲۵۱ - ۷۷۴ ۷۵ ۲۳ و ۷۷۳ ۱۱ ۳۷

عنوان	اشرف مخلوقات
مؤلف	حسین غدیری پور
چاپ نخست	۱۳۸۹
شمارگان	۳۰۰۰
چاپ	نگار
نظارت چاپ	اکبر انصاری
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۴۴۴۴-۴۴-۴
بها	۱۰۰۰ تومان

« حق چاپ محفوظ است »

فهرست

- صفحه‌ی اهدا : ۶
- نقطه‌ی آغاز : ۷
- اهمیت انسان‌شناسی : ۸
- انسان چیست؟ : ۱۰
- معرفت نفس، مقدمه‌ی معرفت رب: ۱۳
- انسان در عالم قبل از دنیا : ۱۶
- چرا بر عهد ذر پایبند نماندیم؟ : ۱۹
- ساختار هویت انسان : ۲۰
- جایگاه رفیع انسان : ۲۵
- جایگاه انسان از منظر قرآن مجید: ۲۹
- انسان کامل در طبیعت : ۳۲
- مقام علمی و جمعی انسان : ۳۵
- انسان، ستون عالم هستی : ۳۷
- اطاعت و انقیاد تمام مراتب هستی نسبت به انسان کامل : ۳۸
- انسان، اسم جامع همه‌ی مظاهر : ۴۲
- انسان، کلمه‌ی تام الهی : ۴۴
- اقسام سیر و سلوک در موجودات و انسان : ۴۷
- آیا انسان به‌طور کامل مختار است؟ نقش مشیت الهی چیست؟ : ۵۰
- ویژگی‌های مثبت و منفی انسان از منظر صحیفه‌ی سجّادیّه : ۵۴
- ملائک چه‌گونه به فساد انسان در زمین آگاهی یافتند؟ : ۵۹
- چرا ابلیس سجده نکرد؟ : ۶۰
- فلسفه‌ی آفرینش انسان : ۶۵
- خداوند چرا می‌خواهد انسان به کمال برسد؟ : ۶۸
- هدف اصلی خداوند از خلقت انسان : ۷۰
- انسان، جامع تمام عوالم : ۷۲
- دیدگاه عرفان نسبت به آفرینش انسان: ۷۴
- چرا آزمایش الهی؟ : ۷۸
- چرا برای عبادت خلق شده‌ایم؟ : ۸۰
- خداوند چرا می‌آفریند؟ : ۸۲
- راز تفاوت انسان‌ها : ۸۳
- بدترین دشمن انسان : ۸۵
- الهی رضاً برضائک و تسلیماً لامرک لا معبود سواک : ۹۲
- نقطه‌ی پایان : ۹۵
- برای مطالعه‌ی بیش‌تر : ۹۶

این مجموعه را به پاس هدایتم،

به وجود خاتم‌الأنبياء،

زالال حقیقت همیشه‌ی عالم،

بهانه‌ی همه‌ی خلقت،

مصدق « لولاک لما خلقت الأفلاک » و تفسیر « شققت إسمک من إسمى »،

خورشید درخشان هدایت که صائقه‌ی غیرت و شریعت و قلم و اندیشه‌اش،

جهل شب‌های بسیارِ بشر را به درخشان‌ترین روز انسانیت بدل نمود،

حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم

تقدیم می‌دارم

نقطه‌ی آغاز

در هر آفرینشی قدرت خالق و آفریننده در آن چه به وجود می‌آورد، تجلّی می‌یابد. در واقع عملکرد و قدرت مخلوق، قدرت و دانش خالقش را به نمایش می‌گذارد.

ما مخلوق و مصنوع خداوندیم؛ ما که نفیس‌ترین حقایق را در درون خود احساس می‌کنیم، آمده‌ایم تا تجلّی عظمت الهی باشیم، از طریق بروز و ظهور عظمتی که در درون داریم.

خداوند از طریق و به وسیله‌ی ما خویش را آشکار می‌کند: من گنجی پنهان بودم، می‌خواستم شناخته شوم.

انسان که اشرف مخلوقات لقب گرفته، مظهر و نشانه‌ی الهی است. ما ردّ پای خداوند بر زمین هستیم. قدرت الهی در انسان انعکاس یافته است. ما آینه‌ی خداوندیم. خداوند سیمای خویش را در انسان می‌بیند و نظاره می‌کند.

و خداوند نیز به داشتن چنین مخلوق‌هایی مباهات خواهدکرد و در آفرینش ما به خویش‌تن تبریک و آفرین‌نثار خواهدکرد.

﴿ فِتْبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴾

« آفرین بر خداوند که به‌ترین آفرینندگان است »

(سوره‌ی مؤمنون / آیه‌ی ۱۴)

اهمیت انسان‌شناسی

یکی از دلایل اهمیت انسان‌شناسی، مقدمه و ابزار بودن آن برای خداشناسی است. بندگان خدا تقاضا می‌کنند که: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»؛ «پروردگارا، خود را به من بشناسان که اگر خود را به من نشناسانی، نمی‌توانم پیغمبرت را بشناسم. پروردگارا، پیغمبرت را به من بشناسان که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی نمی‌توانم حجت (امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) تو را بشناسم. پروردگارا، حجت خود را به من بشناسان که اگر حجت خود را به من نشناسانی در دین خود گمراه خواهم شد»^۱.

حدیث زیبایی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرموده‌اند: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»؛ «کسی که خود را بشناسد، خدایش را شناخته است»^۲ و این مقدمه‌ی رسیدن به آن تقاضا است.

تمامی عقلا علم به نفس را روشن‌ترین و مطمئن‌ترین علم می‌دانند؛ چراکه برای مثال، اگر فردی در همه‌چیز شک کند، در خودش شک نمی‌کند؛ زیرا در این جا میان عالم و معلوم واسطه‌ای نیست و انسان به علم حضوری، عالم به نفس خویش است.

حال با توجه به این مقدمه آن جا که خداوند تعالی شأنه می‌فرماید ﴿...وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۳؛ «...و ما از شاه‌رگ [او] به او نزدیک‌تریم» یا ﴿...اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ...﴾^۴؛ «...خدا میان آدمی و

۱. الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۲، ص ۳۲، ح ۲۳.

۳. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۶.

۴. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۴.

دلش حایل می‌گردد...»، معلوم می‌شود که علم هر کس به خدای خویش دقیق‌تر و عمیق‌تر و حضوری‌تر و تردیدناپذیرتر خواهد بود. اگرچه هر کس چنین علمی دارد، اما ممکن است برخی یا بیش‌تر افراد علم به علم خود نداشته باشند. یعنی علم مرکب ندارند، اما دارای علم بسیط هستند.

شناخت انسان، هم ممکن است و هم ضروری! امکان‌پذیر است، زیرا برای کسی که موضوع کشش و طلبش، شناخت باشد و در مسیر صحیح حرکت کند، شناخت امکان‌پذیر است. ضروری است، چون هدف از خلقت، شناخت خداست؛ زیرا تا این شناخت نباشد عبادت نیست و عبادت هم طبق بیان صریح قرآن عظیم، هدف از خلقت است.

بنابراین شناخت انسان به عنوان مقدمه‌ی شناخت خدا سبب پی‌بردن به وجهی از وجوه الهی می‌گردد. البته انسان این ویژگی را دارد که آینه‌ی تمام‌نما است. هر کس انسان را بشناسد، خدا را به تمام شناخته است. این‌که ذات اقدس اله فرموده "انسان را به صورت خویش آفریده است" به این مضامین صحیح است نه آن‌چه را که مسیحیان و یهودیان گفته‌اند.

سرّ این خودشناسی و معرفت نفس، بی‌شک در رابطه‌ای است که میان انسان و خدا وجود دارد. انسان مظهر خدا است. مظهر خدا یعنی هرچه خدا دارد، انسان هم دارد. ما اگر توجه داشته باشیم که مظهر خدا هستیم، آن‌وقت به گونه‌ای دیگر به خویش می‌نگریم و احساس دیگری خواهیم داشت. اگر انسان بداند مظهر خدا است احساس بزرگی خواهد کرد و آن‌گاه حاضر نخواهد بود کارهای کوچک و پست انجام دهد. خودش برای خودش احترام قایل است و به دیگر انسان‌ها نیز به دیده‌ی احترام خواهد نگرست. ما باید به این معنا توجه داشته باشیم و خدا را در خودمان جست‌وجو نماییم. خدا در ما ظاهر است و لازم نیست دنبال خدا بگردیم. او باطن خود ما است و ما هر چه داریم از حضور و ظهور او داریم.

بین ما و خدا هیچ فاصله‌ای نیست و لازم نیست داد بزنیم و صدایش کنیم. چراکه او صدای نجوای دل ما را می‌شنود و ضربان قلب ما را گوش می‌دهد و نفس‌های ما را می‌شمارد و اوست که هر دم به ما روح می‌دمد و جان و دل ما را تازه می‌کند.

حاصل این‌که اگر نمی‌توانی بفهمی که چستی، حداقل باید بدانی که کیستی! اگر خودت را شناختی، این مقدمه و وسیله است برای شناخت اسما و صفت‌های الهی. با تفکر و دقت در هر ویژگی، خودت می‌توانی وجهی از وجوه الهی و اسمی از اسمای خدا را بشناسی... .

این‌که اسلام عنایت خاصی دارد که انسان خود را بشناسد، برای این است که به مقام والایی که شایسته‌ی اوست برسد. «علم» و «ایمان» دو نیرویی هستند که در این راه، انسان را یاری می‌کنند؛ ولی از دو جهت، متفاوت عمل می‌کنند. نخست آن‌که علم، انسان را توانمند می‌کند که هرگونه بخواهد آینده را همان‌گونه بسازد، ولی ایمان انسان را به سوی این‌که خود و آینده را چه‌گونه بسازد که برای خویش به‌تر باشد، می‌کشاند. به عبارت دیگر این دو اصل، به خواست انسان جهت داده و امور معنوی را نیز جزو خواست‌ها قرار می‌دهد.

انسان چیست؟

انسانی که قرآن کریم معرفی می‌کند، دارای دو حیث مادی و فوق‌مادی است. انسان موجودی است که جسم او از خاک آفریده شده - که پایین‌ترین و پست‌ترین موجودها است - و روح او از عالم امر آمده است. **﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...﴾**^۱؛ «و درباره‌ی روح از تو می‌پرسند، بگو روح از فرمان پروردگار من است...».

این روح آن چنان به ذات باری تعالی نزدیک است و از چنان رتبه‌ی وجودی بالایی برخوردار است که مافوق تمام ملائک است و خدا آن را به خود منسوب داشته و در سوره‌ی حجر آیه‌ی ۲۹ به ملائک فرموده است: «پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده در افتید». این روح از عالم اسماء الله است و چون تمام موجودها ظهور اسمای خدا در مرتبه‌ی فعل‌اند بنابراین روح، عالم به حقیقت و کنه تمام موجودهای پایین‌تر از خود است.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾^۱؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت، من در زمین جانشینی^۲ خواهم گماشت،

۱۱ [فرشتگان] گفتند، آیا در آن کسی را می‌گماری که فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آن‌که ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم؟ فرمود، من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید؛ و [خدا] همه‌ی [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت؛ سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود، اگر راست می‌گویید از اسامی این‌ها به من خبر دهید؛ گفتند منزهی تو؛ ما را جز آن‌چه [خود] به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم».

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌های ۳۰ و ۳۱ و ۳۲.

۲. منظور از جانشین خدا این است که خداوند پرتویی از صفتهای خود را در درون انسان‌ها به ودیعه نهاده است که اگر این استعدادها به فعلیت برسند، انسان به والاترین مراحل کمال دست خواهد یافت.

مراد از اسما، اسمای الهی است که موجودها ظهور آن هستند و این روح الهی، عالم به تمام آن اسما و مظاهر آنها است؛ چون خود، مظهر اسم الله است که جامع جمیع اسمای خداوند متعال است. این روح در عالم امر بیش از یکی نیست، اما زمانی که از عالم خود تنزل می‌کند، تکثر می‌یابد. تمام ملائک از شوون و نزول همین روح‌اند. یعنی ملائک مراتب پایین همان روح هستند. وقتی این روح به وجود مادی انسان تعلق می‌گیرد در ضعیف‌ترین مرتبه‌ی خود است. بنابراین از علم‌الاسماء در وجود این روح، تنها اثری مبهم مانده است که آن را فطرت توحیدی می‌نامیم.

انسان اگر در همین حدّ دنیایی بماند نه‌تنها از فرشته بالاتر نیست بلکه از حیوان نیز پست‌تر است؛ چون می‌توانست ترقّی کند و نکرد برخلاف حیوان که ترقّی آن اندک و غریزی است. بنابراین ایزد بلندمرتبه در آیه‌ی شریفه‌ی ﴿...وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ...﴾^۱؛ «... اما او به زمین (دنیا) گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این‌رو داستانش مثل سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد...»، برخی انسان‌ها را تشبیه به حیوان‌ها می‌کند و حتّی آن‌ها را پست‌تر از حیوان‌ها می‌داند. اما اگر این انسان با اختیار خود راه تکامل^۲ را طی کند، ابتدا به سطح ملائک برزخی می‌رسد و آن‌گاه از آن‌ها نیز فراتر رفته با ملائک ساکن جبروت - که عالم عقول نامیده می‌شود، - هم‌نشین خواهد شد. باز اگر تلاش کند از این مرتبه نیز گذر کرده با مرتبه‌ی علم‌الهی متحد شده و مخزن علم خدا می‌شود و علم خدا در او ظهور می‌یابد. این مرتبه همان مرتبه‌ای است که در معراج نبوی، ملک

۱. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۶.

۲. تکامل یعنی به فعلیت رسیدن قوه‌ها و توان‌ها.

اعظم حضرت جبرئیل علیه السلام نتوانست به آن وارد شود و فرمود، اگر به اندازه‌ی بند انگشت نزدیک شوم می‌سوزم. حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در معراج از آن مرتبه نیز فراتر رفت. از مرتبه‌ی اسماء الله نیز گذشت و به جایی رسید که از حد ادراک ما خارج است.^۱

بنابراین اگر انسان سیر تکاملی خویش را طی کند، از ملائک نیز فراتر می‌رود و ملائک فرمان بردار او می‌شوند؛ و اگر در این مرتبه‌ی دنیایی بماند از بسیاری حیوان‌ها نیز پست‌تر می‌شود. بنابراین وقتی گفته می‌شود انسان برتر از ملائک است، منظور انسان بالفعل است. انسانی که به رتبه‌ی حقیقی خود رسیده است؛ نه هر موجودی که در عرف انسان نامیده می‌شود.^۲

معرفت نفس، مقدمه‌ی معرفت رب

حق تعالی می‌فرماید: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...﴾^۳؛ «به‌زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها و در دل‌های‌شان

۱۳

بدیشان خواهیم نمود تا برای‌شان روشن گردد که او خود حق است...».

این عالم را «عالم» نهادند چون علامتی برای خدا و صفت‌ها و اسمای اوست. بنابراین، هر یک از اجزای عالم هستی می‌تواند مقدمه و علامت شناخت و معرفت باشد. پس اگر کسی ذره‌ای از موجودهای این عالم را بشناسد، خدا را شناخته است. ولی آیا میان این ذره و نفس تفاوت وجود دارد؟ به‌طور یقین تفاوت دارد؛ زیرا تعبیری که در مورد نفس‌شناسی وارد شده، درباره‌ی سایر موجودها وارد نشده است. چنان‌که در روایت‌ها آمده است «أعرفكم بأنفسكم أعرّفكم بربكم»، یا «من عرف نفسه فقد عرف

۱. مراتب وجودی را در بخش «نقطه‌ی پایان» کتاب، مطالعه خواهید نمود.

۲. برگرفته از تقریر حجّة الإسلام احد ایمانی.

۳. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۵۳.

ربه». اما تفاوت این دو در چیست؟ ابتدا باید دید که چه گونه می‌توان از طریق سایر موجودها به شناخت خدا دست یافت؟

به هر چه بنگرید، در آن نشانه‌ای بر یگانگی خدا می‌بینید، اما آیت‌بودن موجودها با یکدیگر متفاوت است؛ به این صورت که آیت‌ها دارای شدت و ضعف، و کامل‌بودن و نقص‌اند؛ یعنی ممکن است آیه‌ای نشان‌دهنده‌ی صفتی از صفتهای خدا یا اسمی از اسمای الهی باشد، ولی، یا تنها نشان‌گر یک صفت است و یا این‌که اگرچه دارای تمامی صفتهای است، اما فقط یکی از آنها غالب و ظاهر است و بقیه باطن و ناپیدا هستند. به عنوان نمونه، اگر کسی به موجودی مانند جبرئیل علیه‌السلام بنگرد، به‌طور یقین خدای علیم را خواهد شناخت، ولی شناخت خدای رزاق هرگز از طریق او حاصل نخواهد شد. اگر کسی به جناب اسرافیل علیه‌السلام بنگرد، به‌طور یقین خدای رزاق را خواهد شناخت، ولی اگر بی‌نهایت زمان در این تابلو بنگرد، به خدای محیی و ممیت نخواهد رسید. ام، آیه، و نشانه‌ای در این عالم آفریده شده است که اگر کسی به او بنگرد، گویی هم به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم‌السلام نگریسته است و هم به تمامی عالم هستی. تابلویی وجود دارد که هم کثرت‌های عالم ماده در آن است و هم کثرت‌های عالم معنا؛ و آن «نفس آدمی» است. به همین علت است که انسان را عالم کبیر نامیده‌اند. امام علی صلوات‌الله‌علیه در شعری منسوب به ایشان، از اسرار شگفت‌انگیز انسان پرده برداشت و از او پرسید: ای انسان! تو خیال می‌کنی که موجود کوچکی هستی؟ در همین تو است که عالمی بسیار بزرگ نهفته است.

حضرت علی صلوات‌الله‌علیه در نامه‌ای خطاب به حضرت حسن صلوات‌الله‌علیه نوشت: آن چه که از نفس خود ببازی عوض ندارد؛ نفس (انسانیت) خود را نباز که آن، گوهری است که آن را با هرچه معامله کنی مغبون هستی.^۱

۱. تعلیم و تربیت در اسلام، شهید مرتضی مطهری، ص ۲۱۷.

انسان نباید خود را موجودی کوچک و حقیر بداند، بلکه او عالم اکبر است و در وجود او دنیایی بزرگ نهفته و تمام هستی در او پیچیده شده است. انسانی که حقیقت و مقام خود را در جهان هستی درک نماید، گوهر وجود خود را ارزان نمی‌فروشد و تسلیم شهوت‌ها نمی‌شود و از ظرفیت‌های وجودی خود به‌طور کامل استفاده خواهد کرد.

بنابراین، اولین جهت در مورد این‌که شناخت نفس، مقدمه‌ی شناخت رب است این است که، نفس جلوه و آئینه‌ی تمام‌نمای خداست. هیچ صفتی از صفتهای خدا نیست، مگر این‌که در نفس ظهور یافته است؛ آن هم در حدّ اعتدال.

دومین جهت عبارت است از این‌که، صفتهای خدا در وجود آدمی کامل‌تر از آن صفتهای در سایر موجودها است. به عنوان مثال، عزّتی را که خداوند در وجود انسان قرار داده و آشکار کرده، بسیار بیش‌تر از همین صفت عزّت در سخت‌ترین و عزیزترین موجودهای عالم هستی است. از

۱۵ امام صادق صلوات‌الله‌علیه نقل شده است که فرمود: «مؤمن مانند کوه پابرجاست؛ هیچ تندبادی آن را تکان نمی‌دهد». آهن با این‌که سخت است اما با چند پتک، استحکامش را از دست خواهد داد. در حالی‌که اگر سخت‌ترین سختی‌ها بر نفس آدمی وارد شود، تازه می‌شود ایوب علیه‌السلام. یا مثالی دیگر در مورد صفت علم، علمی که در وجود حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله ظهور یافته، به یقین کامل‌تر و روشن‌تر از علمی است که در وجود جبرئیل علیه‌السلام ظهور پیدا کرده است؛ چنان‌که ذکر شد، در معراج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، جبرئیل علیه‌السلام در مرحله‌ای فرو ماند و متوقف شد.^۱

۱. برگرفته از تقریر حجة‌الإسلام والمسلمین دکتر سیدمرتضی حسینی شاهرودی.

انسان در عالم قبل از دنیا

در آموزه‌های اسلامی از عالمی سخن به میان می‌آید که قبل از دنیا وجود داشته است و همه‌ی انسان‌ها در آن عالم متولد شدند. طبق این بیان‌ها در آن عالم که به نام‌های ذر یا الست یا میثاق شهرت دارد، خداوند از انسان‌ها به قبول پروردگاری خویش پیمان گرفت و انسان‌ها نیز این عهد را پذیرفتند.

علامه‌ی طباطبایی می‌گوید: عالم انسانی دنیایی، مسبوق به عالم انسانی دیگری است که در آن جا هیچ موجودی از پروردگار پوشیده نیست و با شهود باطنی، او را مشاهده کرده، به واحدبودن او اعتراف می‌کند و سؤال و جواب در عالم ذر مربوط به آن جا می‌شود.

آیه‌الله‌العظمی شیرازی می‌گوید: خداوند از پشت حضرت آدم علیه‌السلام فرزندان او را تا روز قیامت به صورت ذر خارج کرد و خودش را به آن‌ها معرفی کرد و خلقت خویش را به آن‌ها نشان داد و اگر آن نبود کسی خدایش را نمی‌شناخت. پس معرفت ثابت شد و آن جایگاه را فراموش کردند.

علامه‌ی مجلسی در بحار می‌نویسد: وقتی خداوند روح بشر را خلق کرد او را فقط و فقط قوه‌ی درآکه‌ی بسیار قوی خلق فرمود، ولی پس از آن که در عالم ارواح به مدرسه‌ی مخصوص آن عالم رفت دارای عقل شد و به او اختیار دادند تا بتواند ارزش خود را نشان دهد و بتواند با فضیلت و روی اختیار خودش به طرف کمال‌ها حرکت کند و طبیعی است که اگر اختیار به موجودی داده شود، هم ممکن است کار خوب کند و هم کار بد. آیه‌الله جوادی آملی معتقد است، خداوند متعال به لسان عقل و وحی و با زبان انبیا از انسان میثاق (پیمان) گرفته است. یعنی خداوند در برابر درک عقلی و رسالت وحی، از مردم پیمان گرفته است که معارف دین را بپذیرند.

شیخ مفید، اصل عالم ذر را به صورت حقیقی و تکوینی پذیرفته است؛ ولی خطاب‌های ردوبدل‌شده‌ی خداوند و انسان‌ها را به نحو حقیقی منکر شده و همه‌ی آن‌ها را به تمثیل و مجاز حمل کرده است. پس از آشنایی با نظریه‌هایی که در مورد عالم ذر مطرح شده است، اکنون با بیان چند آیه از قرآن کریم این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾^۱؛ «چه‌گونه خدا را منکرید با آن که مردگانی بودید و شما را زنده کرد. باز شما را می‌میراند [و] باز زنده می‌کند؛ [و] آن‌گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید».

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^۲؛ «و هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه‌ی آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند، چرا گواهی دادیم؛ تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این [امر] غافل بودیم».

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...﴾^۳؛ «ای فرزندان آدم، آیا با شما عهد نکرده بودم که شیطان را پرستید...»
 ﴿... وَ أَوفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ...﴾^۴؛ «... و به پیمانم وفا کنید تا به پیمان‌تان وفا کنم...».

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸.

۲. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۲.

۳. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۶۰.

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۰.

در نگاه کلی به آیه‌ی نخست متوجه می‌شویم که خداوند برای انسان به چهار دوره اشاره کرده است که عبارت‌اند از : دوره‌ی قبل از دنیا، دوره‌ی دنیا، دوره‌ی بعد از دنیا، و دوره‌ی آخرت. در این آیه به دوره‌ی قبل از دنیا در جمله‌ی «**كُنْتُمْ أَمْوَاتًا**»؛ « شما در حال موت بودید» اشاره شده و همان‌طور که دیده می‌شود از فعل ماضی استفاده شده است. (شما انسان‌ها در قالب انسانی بودید، اما در حالت موت)

دومین آیه‌ی مذکور این‌چنین تفسیر می‌شود که خداوند جل‌جلاله بعد از خلقت آدم، نسل او را تا روز قیامت به صورت ذرّیه آفرید و در آن حال به آن‌ها ادراک داد. پس با آن‌ها سخن گفت و خدایی خویش را به آن‌ها فهماند و آن‌ها نیز پذیرفتند.

در سومین آیه‌ای که ذکر شد، خداوند به انسان‌ها تذکر می‌دهد طبق عهدی که با آن‌ها بست و از ایشان پیمان گرفت، بر این اقرار ثابت‌قدم باشند و برای او شریکی قرار ندهند و شیطان را پیروی نکنند.

در آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی بقره نیز خداوند می‌فرماید که اگر انسان‌ها به عهد و پیمان خود وفادار باشند، او نیز یاری‌شان نموده و رحمتش را شامل حال‌شان فرموده و در بهشت جاوید جای‌شان دهد.

با توجه به آیه‌های قرآن عظیم، خداوند پس از آفرینش حضرت آدم علیه‌السلام، همه‌ی انسان‌ها را تا روز قیامت به شکل ذرّه‌های ریزی خلق کرد و با تعلق روح به آن‌ها، قابل درک شدند. سپس خداوند نفس خود را به آن‌ها شناساند و همه‌ی انسان‌ها پذیرفتند که فقط خداوند را پرستش کرده و به دستورهای او عمل نمایند.

به نظر می‌رسد ذر، عالمی برای زندگی نبوده و پس از این عهد، آن عالم نیز به پایان رسیده باشد.^۱

۱. اسلام در مورد عالم قبل از دنیا بسیار کم می‌پردازد، زیرا سفارش دارد انسان در فرصت باقی‌مانده‌ی عمر فقط برای ارتقای مرتبه‌ی وجودی خویش و قرب الهی تلاش کند و به آخرت خود بیندیشد.

چرا بر عهد ذر پایبند نمائیم؟

انسان هرچه به تجرد و وحدت نزدیکتر باشد، از تعلق‌ها پیراسته‌تر و در نتیجه برای فهم حقایق و دریافت معارف الهی آماده‌تر است؛ و هرچه به کثرت و مادی‌بودن نزدیک‌تر باشد، به تعلق‌ها آمیخته‌تر و در نتیجه از فهم معارف و حقایق الهی دورتر است. به همین خاطر است که وی در عوالم نزدیک به وحدت، احکام و آثاری دارد که در مراتب پایین‌تر فاقد آن است. به عنوان مثال، در عالم وجود جمعی به خاطر تعلق اندک، در پاسخ به «الست بربکم»^۱؛ «آیا پروردگار شما نیستم» همگی "بلی" گفتند، اما آن‌گاه که به عالم شهادت و کثرت که منزل تعلق است، پای نهادند، اقرار پیشین و رب و صاحب خویش را فراموش کردند. آیه‌ی کریمه‌ی «وَلَقَدْ عٰهَدْنَا اِلٰی اٰدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^۲؛ «و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم، و [آن را] فراموش کرد، و برای او عزمی [استوار] نیافتیم» اشاره به همین امر است. مقصود از فقدان عزم برای آدم و ذرّیه‌ی او، این است که او در عالم کثرت و تعلق‌ها، عزم و همت و توجه به حق تعالی و مشاهده‌ی او در مظاهر غیب و شهادت یا آفاق و انفس را ندارد.^۳

ذات اقدس اله همواره به عهد و میثاق عالم ذر تذکر می‌دهد. بسیاری از آیه‌های قرآن کریم، تعبیر «واذکر» دارد، یعنی به یاد آن صحنه باشید. تذکر صحنه‌ی عهد و میثاق، خیلی سازنده است و انسان را از غفلت می‌رهاند.

۱. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۲.

۲. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۵.

۳. رجوع کنید: جامع‌الأسرار، سید حیدر آملی، ص ۶۱۱.

ساختار هویت انسان^۱

از دیدگاه اسلام، انسان به‌طور کلی از دو هویت مادی و معنوی برخوردار است. از این نظر که از بدن مادی و طبیعی سود می‌برد، هویتی بشری دارد و از آن جهت که دارای روحی مجرد و فراطبیعی است، دارای هویتی مجرد است.

قرآن مجید به ساختار دوبعدی روح انسان اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿...وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ﴾^۲؛ «... و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد» و هم‌چنین ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ...﴾^۳؛ «آن‌گاه او را درست‌اندام کرد و از روح خویش در او دمید...». ذات‌باری تعالی آفرینش انسان را از گل آغاز کرد، سپس او را سازمان بخشید و از روح خود در او دمید. پس انسان آمیزه‌ای از عنصر مادی و زمینی و عنصر مجرد و الهی است.

در آموزه‌های دینی ما، تعبیرهای فراوانی نسبت به دو واقعیت وجودی انسان وجود دارد؛ مانند خود حقیقی و خود مجازی، خود ملکوتی و خود ملکی، خود مثبت و خود منفی، خود عالی و خود سافل، خود مجرد و خود مادی، خود معنوی و خود طبیعی و... .

این‌که انسان دارای دو ساحت مادی و مجرد است، قابل انکار نیست، ولی از دیدگاه انسان‌شناسی و خودشناسی باید به این نکته توجه کرد که ما به عنوان انسان، موجودی روحانی هستیم و بدن مادی، تنها قالب این جهانی ما است. ما به بدن طبیعی خود در این دنیا نیاز داریم، ولی بدن نیستیم. انسان، طبیعت مادی نیست. انسان یک حقیقت روحانی

۱. هویت در لغت به معانی شخصیت، وجود، ذات، و هستی است و در اصطلاح یعنی حقیقت شخص

که مشتمل بر صفت‌های جوهری او باشد.

۲. سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۷.

۳. سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۹.

است و بدن، تنها ابزاری است که حق تعالی در اختیار ما قرار داده تا بتوانیم در طبیعت مادی این عالم زندگی کنیم. این رویکرد باعث نمی‌شود که ما بدن و هویت بشری خود را فراموش کنیم و یا آن را از حیطه‌ی فعالیت‌های خودسازانه خارج بدانیم. چرا؟ زیرا در هر صورت انسان تا هنگامی که زنده است و در این سرای زندگی می‌کند، در طبیعت رشد می‌کند و به بدن و هویت بشری خود نیاز دارد و تا هنگامی که آن را به خوبی مدیریت نکند، امکان رشد معنوی و انسانی نیز نخواهد داشت.

خداوند سبحان در مورد انسان از سه واقعیت وجودی نفس، عقل، و قلب سخن می‌گوید. نفس مجموعه‌ای از قوای غریزی آدمی است و هویت بشری انسان را می‌سازد؛ عقل مرکز ادراک و استدلال است و به انسان هویت انسانی می‌دهد؛ و قلب نیز که عرش رحمان است، به آدمی هویت الهی می‌بخشد.

۲۱ مطابق این رویکرد، بعد مجرد انسان نیز خود به دو هویت انسانی و الهی تقسیم می‌شود. بنابراین در نظریه‌ی نهایی درباره‌ی ساختار هویت انسان می‌توان گفت که، انسان به‌طور کلی دارای سه‌گونه هویت است.

(۱) هویت بشری که در عرصه‌ی حیات طبیعی شکل می‌گیرد و با نفس مدیریت می‌شود.

(۲) هویت انسانی که در عرصه‌ی حیات عقلانی است و با نیروی عقل رشد می‌کند.

(۳) هویت الهی که در عرصه‌ی حیات عرفانی است و با قلب پرورش می‌یابد.

هویت بشری و زندگی طبیعی

آن که می‌خورد، می‌خوابد، ازدواج می‌کند، شهوت و غضب دارد، کار و تلاش می‌کند، این‌ها هویت بشری انسان است. در قرآن کریم آمده ﴿...مَا

هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ^۱؛ «...این [مرد] جز بشری مانند شما نیست. از آن چه می‌خورید، می‌خورد، و از آن چه می‌نوشید، می‌نوشد». سران کفر نیز به قوم خود می‌گفتند، آن که که ادعای پیامبری دارد، جز بشری مانند شما نیست. هویت بشری انسان از سنخ حیوان است؛ یعنی نوعی از انواع حیوان‌ها محسوب می‌شود و با عنوان «حیوان سخن‌گو» تعریف می‌گردد. ولی هویت انسانی او از سنخ ملکوت و عوالم فراطبیعی است و تعریف خاص خود را می‌طلبد. واژه‌ی بشر از بشره است و به چهره‌ی ظاهری انسان اطلاق می‌شود؛ یعنی همانی که از خاک و آب آفریده شده است. ﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ﴾^۲؛ «آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری را از گل خواهم آفرید».

دلیل عدم پذیرش کفار نسبت به انبیای الهی نیز نگاه سطحی آنان به چهره‌ی ظاهری ایشان بوده است. سران آن‌ها به سایر مردم می‌گفتند، چه‌گونه کسی را به پیامبری می‌پذیرید که مانند شما بشر است! گویا آنان می‌پنداشتند که چهره‌ی بشری انسان نازل است و صلاحیت دریافت وحی و ارتباط با عوالم دیگر را ندارد و پیامبر باید کسی باشد که از بشر معمولی فراتر باشد. به همین خاطر، انبیای الهی استدلال می‌کردند اگرچه ما در ظاهر مانند شما بشر هستیم، ولی با شما از این نظر که بر ما وحی می‌شود و هویت انسانی و الهی داریم متفاوتیم. ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ...﴾^۳؛ «بگو من هم مثل شما بشری هستم و به من وحی می‌شود...»

۱. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۳۳.

۲. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۱.

۳. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

البته نقش مثبت و منفی طبیعت مادی انسان در مسیر خودسازی را نیز نباید فراموش کنیم. بدن ابزار و مرکبی است که باید سالک الی الله بر آن بنشیند و با کمک آن به ریاضت نفس بپردازد و روح خود را به تعالی برساند. کسی که بدن سالم و قوی ندارد، توان حرکت به سوی خدا را نیز نخواهد داشت، اگرچه اصل حرکت روحانی و معنوی است. نقش منفی بدن و طبیعت مادی، ایجاد گرایش‌های دنیوی، تحریک امیال غریزی، ایجاد تمایل نسبت به لذت‌های مادی، و به چالش کشیدن انسان در عرصه‌ی انتخاب و گزینش است که وجود این چالش‌ها در انسان، از آن جهت که زمینه‌ی اختیار و انتخاب آزادانه را فراهم می‌کند، نیز می‌تواند مفید و مثبت ارزیابی شود.

هویت انسانی و زندگی معقول

انسان در طبیعت پدید می‌آید، ولی نباید در طبیعت برای همیشه ماندگار شود، زیرا در این صورت هلاک خواهد شد، چون طبیعت هلاک شدنی است. آیه‌ی شریفه‌ی ﴿...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ...﴾^۱؛ «...جز ذات او همه چیز نابودشونده است...» دلیل بر این مدعا است.

آدمی در مسیر حرکت تکاملی خود حتی باید از عالم عقل نیز گذر کند و سپس به عالم عشق درآید و محبت را تجربه نماید تا به محبوب حقیقی عالم وصول یابد.

در سنّ تکلیف، آدمی مأمور می‌شود تا دامن از طبیعت بیرون کشد و به عالم عقل و زندگی معقول که اصل انسان‌بودن و اختیار او در آن شکل می‌گیرد، مهاجرت نماید. چرا؟ چون اگر انسان در طبیعت بماند و اهل دنیا شود و نتواند به زندگی عقلانی خود که همان حیات طیبه‌ی انسانی و ایمانی است سامان دهد، از هیچ‌گونه خطری در امان نیست و در نهایت نیز اهل دوزخ خواهد بود. زندگی معقول، یعنی زندگی مستند به حجت!

۱. سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۸.

در این نوع زندگی انسان دوگونه حجّت دارد؛ حجّت درونی که همان عقل و به تعبیری پیامبر درونی است و حجّت بیرونی که دین و پیامبران الهی هستند. در زندگی معقول، انسان برای تمامی افکار، عقاید، اخلاق، و رفتار خود دلیل و برهان معقول و مشروع دارد و برای هر انتخابی که انجام می‌دهد، استدلال می‌کند و این‌طور نیست که فقط در پاسخ به امیال نفسانی، زندگی و انتخاب کند. زندگی معقول بر اساس اندیشه شکل می‌گیرد نه احساس و ادراک غریزی! در این نوع زندگی عقل فرمان می‌دهد نه امیال و خواسته‌های نفسانی! انسان در ابتدا بر اساس ادراک غریزی و احساس نیازهای طبیعی که در درونش هست، زندگی و رشد می‌کند، ولی بعد از سنّ بلوغ و تکلیف وظیفه دارد که زندگی خود را بر اساس اندیشه و عقیده سامان دهد و رشد عقلانی داشته باشد.

البته ماندگار شدن در عالم عقل نیز نوعی عقب‌ماندگی محسوب می‌شود. ایمان و عمل صالح داشتن، تازه ابتدای راه است. فیلسوف شدن و زندگی معقول داشتن نیز آخر راه نیست. اهل معرفت پس از زندگی معقول به وادی عشق و عرفان می‌رسند و از رابطه‌ی عاشقانه با خداوند و حالت‌های خوش عارفانه لذتی سرشار می‌برند.

هویت الهی و زندگی عرفانی

زندگی عرفانی و عالم عشق چیزی فراتر از عالم عقل و استدلال است. استدلال اهل دل و محبت، دوست‌داشتن است، اگرچه عشق عرفانی ریشه در زندگی معقول دارد و ثمره‌ی عقل است، ولی در وادی عشق، عاشق به فرمان دل و محبت زندگی می‌کند، محبتی که هیچ شباهتی به هوس اهل دنیا و طبیعت ندارد. به عبارت دیگر، درست است که در زندگی عاشق، دل فرمان می‌دهد و احساس تصمیم می‌گیرد، ولی این، دلی است که ریشه در عقلانی بودن دارد و احساسی است که ثمره‌ی تفکر و برآیند شناخت عمیق ذات‌باری تعالی است. عارف قبل از عاشق شدن، از عالم عقل

گذر نموده و سپس به عالم عشق رسیده است. رابطه‌ی عارف با محبوب عالم اگرچه بر اساس عشق و محبت استوار است، ولی این عشق خالی از عقلانی‌بودن نیست. عشق عرفانی نه‌تنها با عقل در تضاد نیست، بلکه به‌طور کامل هم‌راه و هماهنگ با آن است. عشق اهل دنیا، به‌مظاهر هستی است و ریشه در شهوت، غریزه، و امیال نفسانی دارد، ولی عشق عرفانی نسبت به ذات الهی است و ریشه در عرفان و شناخت عمیق و توحیدی حق تعالی دارد.

نکته این‌که، شروع این سیر و نفوذ به عالم عقل و عشق از طریق «مطالعه»^۱ و «تفکر»^۲، آغاز و انجام می‌پذیرد و هرگز کسی بدون آگاهی قادر نیست حیات معقول و زندگی عارفانه داشته باشد.^۳

جایگاه رفیع انسان

انسان از آن جهت که شامل همه‌ی موجودهای عالم هستی است که در مرتبه‌ی قلب خود به صورت اجمال واجد آن و در مرتبه‌ی روح خود به صورت تفصیل دارای آن است، کتاب الهی و صحیفه‌ی ربّانی به حساب می‌آید و نیز مراتب وجود انسان از نفس و قلب تا خفی و اخفی، هر یک از کتاب‌های اصلی و کلی الهی است و جزئیات هر یک از مراتب انسان، یکی از کتاب‌های جزئی و فرعی است. همان‌گونه که عالم کبیر که آفاقی نام دارد دارای آغاز، انجام، دنیا، و آخرت است، عالم صغیر نیز که انفسی نام دارد آغاز، انجام، دنیا و آخرت دارد.^۴

۱. نگرستن و خواندن.

۲. خودشناسی و خداشناسی.

۳. برگرفته از تقریر حجّة‌الإسلام سیدمصطفی علم‌خواه.

۴. رجوع کنید: تفسیر المحيط الأعظم، سید حیدر آملی، ج ۲، ص ۳۲.

انسان از جهتی دیگر عین الله و عین العالم است.^۱ از این جهت وی را عین الله نامیده‌اند که حق تعالی به خاطر نگاه بر او به جهان می‌نگرد، یا به خاطر نگاه انسان به جهان، به جهان می‌نگرد و به آن هستی می‌بخشد و رحمت خویش را نازل می‌کند؛ چنان که خداوند تبارک و تعالی در حدیث شریف قدسی «اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم»^۲ و نیز در آیه‌ی کریمه‌ی «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۳؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم» پرده از اسرار وجودی و شخصیتی حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله برداشته و او را واسطه‌ی نزول فیض و رحمت الهی به خلق معرفی می‌کند.^۴

از جهتی دیگر وی را عین الحیة می‌نامند. عین الحیة عبارت است از باطن اسم حیّ که هر کس بدان نایل شود، از چشمه‌ای خواهد نوشید که هرگز نخواهد مرد؛ زیرا به حیات حق تعالی زنده خواهد گشت و واسطه‌ی حیات عالم خواهد شد. به گونه‌ای که هر عضو یا فردی از عالم هستی که به حیات دست یابد، به واسطه‌ی اتصال به او که به حیات حق تعالی رسیده است و عین الحیة شده است، به حیات دست می‌یابد؛ زیرا حیات این فرد، حیات حق تعالی است. آیه‌ی کریمه‌ی «...وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...»^۵؛ «...و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم...» به همین نکته اشاره دارد. هم‌چنین آیه‌های کریمه‌ی «...وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَىٰ

۱. عرفا گفته‌اند، مقصود از عین الله، انسان کاملی است که به مقام برزخی کبری واصل و در آن محقق شده باشد.

۲. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱۵، ص ۲۸؛ جلد ۱۶ ص ۴۰۶؛ ج ۵۷ ص ۱۹۹. شرح اصول کافی، صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا)، ج ۹، ص ۶۲.

۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۷.

۴. رجوع کنید: جامع الأسرار، سید حیدر آملی، ص ۷۸۵.

۵. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۳۰.

الْمَاء...»^۱؛ «...و عرش او بر آب بود...» و «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»^۲؛ «چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و آب‌ه دل‌خواه خویش [جاریش می‌کنند] به همین عین‌الحیة نظر دارد. همین است که چشمه‌ی کافور و حوض کوثر نامیده شده است و حضرت خضر علیه‌السلام قطره‌ای از آن را نوشیده و برای همیشه حیات یافته است.^۳ به تعبیر دیگر، آنان که به حیات حقیقی - که ابدی است - دست می‌یابند، باید از مراحل و عوالم مختلف عبور کنند که عبور از هر یک از آنها تدریجی است و همین عبور از یک عالم و ورود به عالم دیگر، مرگ نام دارد. آن‌ها که به عین‌الحیة می‌رسند، به صورت دفعی همه‌ی مراحل و عوالم را طی می‌کنند و یا در زمان اندک از آن عبور می‌کنند و به حیات ابدی می‌رسند و از همه‌ی ظلمت‌ها که ظلمت‌های عالم طبیعت و مقام کثرت است، عبور می‌کنند. همین ظلمت‌های عالم طبیعت و کثرت است که مقام بُعد نام دارد. آب حیات، سالک را از این ظلمت عبور می‌دهد و او را تطهیر و پاک و منزّه می‌سازد.

دوش وقت سحر از غصّه نجاتم دادند

و اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند

عین‌الحیة همان چشمه‌ی ولایت و مقام توحید حقیقی است! اگر به ظاهر چشمه نگریسته شود، ولایت است و اگر به باطن نظر شود، توحید است. آن‌ها که در پی یافتن این چشمه بودند مانند خضر و اسکندر، درحقیقت در پی یافتن نبی و ولی بوده‌اند^۴ که چشمه‌ی آب حقیقی،

۱. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۷.

۲. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۶.

۳. رجوع کنید: جامع‌الأسرار، سید حیدر آملی، ص ۷۵۹.

۴. همان، ص ۷۶۱.

همان‌ها هستند، نه آبی چون آب‌های طبیعی مادی که از کوهی یا تپه‌ای جاری شده است.

از جهت دیگر انسان را عرش نامیده‌اند. عرش الله، عرش رحمان، و عرش رحیم! چنان‌که ذات باری تعالی می‌فرماید: ﴿اللّٰهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ...﴾^۱؛ «خدا کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آن‌ها را ببینید برافراشت، سپس بر عرش استیلا یافت...». عرش محلّ استوا و قیام الله است و مظهر ذات مقدّس اوست و نیز می‌فرماید: ﴿الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰی﴾^۲؛ «خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است». این عرش محلّ استوا و قیام رحمان است. این عرش است که به لحاظ مقام کثرت شامل همه‌ی موجودها می‌شود و از این جهت مظهر رحمت عام حق تعالی است.

به تعبیر دیگر انسان از جهت روحش که روح اعظم است و محیط بر همه‌ی هستی است و همه‌ی موجودها به او قیام دارند، مظهر ذات مقدّس الله و عرش الله است که از این جهت ستون نامرئی عالم هستی است. از جهت جسمش که جسم کلّی و عرش عظیم نامیده می‌شود و شامل همه‌ی موجودها است، مظهر رحمان است که از این جنبه، او اولین کثرت خلقی است. از جهت نفس او که لوح، نفس کلّی، و کرسی نامیده شده است، عرش رحیم است. حاصل آن که باطن و روح انسان مظهر الله، ظاهر و جسم او مظهر رحمان، و نفس او مظهر رحیم است.^۳

هم‌چنین از جهت‌های دیگر انسان را عقل اول، تعین اول، حضرت واحدیت، روح القدّس، امام مبین، مسجد اقصی، نور، حقیقة الحقایق،

۱. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲.

۲. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵.

۳. رجوع کنید: جامع‌الأسرار، سید حیدر آملی، ص ۱۱۴۸.

۴. برگرفته از تقریر حجّة‌الإسلام والمسلمین دکتر سیدمرتضی حسینی شاهرودی.

هیولی، حضرت الوهیت، انسان کبیر، جوهر، هباء، عرش، خلیفةالله، معلّم اول، برزخ جامع، مفیض، آیینہی حق، قلم اعلی، مرکز دایره، نقطه و... نامیده‌اند. همه‌ی این‌ها عناوین متعدّد برای انسان است و هرکدام از آن‌ها نشان‌دهنده‌ی یکی از جنبه‌های وجودی اوست.

جایگاه انسان از منظر قرآن مجید

تمدن ماشینی غرب، و قدرت فزاینده‌ی تکنیک، چشم‌ها را خیره و عقل‌های ظاهربین را مبهوت ساخت و نسل معاصر را بر آن داشت که به زندگی نیاکان خود با دیده‌ی تمسخر بنگرد و آنان را بیچارگانی بیندیشد که با چشم و گوش بسته در جهان زیستند و رفتند. قدرت ماشین، تحوّل بزرگی در مسأله‌ی تولید و مصرف پدید آورد و زراندوزی و ثروت‌یابی را به‌طور کامل آسان ساخت و در نتیجه تمایل‌های درونی انسان‌ها را تحریک نمود و در این مجال، حسّ طمع و آرزوی انسان بیش از هر حسّی، شانسی داشت.

توجه به یک حس و نادیده‌گرفتن دیگر تمایل‌های درونی، سبب شد که بسیاری از مرزهای اخلاقی آسیب‌پذیر شده و کرامت و شرافت انسانی در ثروت و تولید خلاصه گردد؛ امّا قرآن عظیم، کرامت و شرافت انسانی را در چهار امر خلاصه می‌کند.

(۱) برتری انسان بر تمام موجودها

مکتبی می‌تواند برای انسان اصالت قائل شود که او را ترکیبی از تن و روان، از ماده و معنی، از فنا و بقا بداند و مجموع جهان را تألیفی از ملک و ملکوت بیندیشد و چهره‌ی ظاهری اشیا، او را نفریبد و مطمئن باشد که همه‌ی آن‌چه در این عالم هست "صورتی در زیر دارد آن‌چه در بالاستی".
یک چنین مکتبی می‌تواند با صدای هرچه رساتر درباره‌ی انسان بگوید:
﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا^۱؛ «و به‌راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم».

۲) انسان خلیفه‌ی خدا در روی زمین

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت، من در زمین جانشینی خواهم گماشت، [فرشتگان] گفتند، آیا در آن کسی را می‌گماری که فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آن‌که ما با ستایش، تو را تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم؟ فرمود، من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید».

مقصود از خلافت از جانب خداوند تعالی شأنه این است که انسان با وجود خود، وجود خدا را و با صفتهای خود، صفتهای خدا را و با کارهای خود، کارهای خدا را ترسیم کند و آینه‌ی ایزدی گردد.

۳) انسان مسجود ملائکه

خداوند جل‌جلاله به فرشتگان دستور می‌دهد که بر آدم سجده کنند و از او بزرگ‌داشت خاصی به عمل آورند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۳؛ «و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید، پس به سجده در افتادند جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد».

۱. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۷۰.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۴.

یک چنین فرمان، بی جهت و بی ملامت نبوده و اگر آدم گل سرسبد خلقت نبود هرگز مورد بزرگداشت ملائک نبود. چیزی که موجب چنین فرمانی شد همان آگاهی آدم از رموز و اسرار جهان آفرینش است که فرشتگان را توان تحمل آن نبود و به خاطر همین آگاهی بود که او خلیفه‌ی خدا در روی زمین گشت؛ خلیفه‌ای که با دانش و توان خود توانست مظهر صفت‌های ذات‌باری تعالی و مجلای علم و قدرت او گردد. آدم چه گوهر ارزنده و گران‌بهایی است که ملائکه - که پیوسته فرمان‌بر خدا می‌باشند و آنی از فرمان او سر نمی‌پیچند - پیشانی خضوع بر آستان او گذارده و او را تعظیم و تکریم می‌کردند.

۴) تسخیر جهان برای انسان

﴿الْمُ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً...﴾^۱؛ «آیا ندانسته‌اید که خدا آن چه را که در آسمان‌ها و آن چه را که در زمین است مسخر شما ساخته و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تکمیل نموده است...».

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ...﴾^۲؛ «و آن چه را در آسمان‌ها و آن چه را در زمین است به سود شما رام کرد. همه از اوست...».

قرآن کریم در آیه‌های متعددی از تسخیر خورشید و ماه، روز و شب، چشمه‌ها و دریاها سخن گفته و یادآور شده است که به خاطر مقام و موقعیتی که انسان دارد این موجودهای بزرگ به سود بشر تسخیر و همگی از آن‌ها بهره می‌گیرند؛ چنان که می‌فرماید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ﴾^۳؛ «و خورشید و ماه را که

۱. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۰.

۲. سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۱۳.

۳. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۳۳.

پیوسته روان‌اند، برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخر شما ساخت.»

البته اشتباه نشود. تسخیرکننده بشر نیست، بلکه تسخیرکننده خدا است و جهان طبیعت تسخیرشده است و بشر نیز بهره‌گیر از این تسخیر می‌باشد.

این‌ها یک‌رشته ملاک‌های برتری انسان بر دیگر موجودها است.^۱

انسان کامل در طبیعت

انسان کامل^۲ در هر یک از مراتب هستی دارای ویژگی‌ها و کمال‌های منحصر به فردی است که کمال‌های موجودهای مربوط به همان مرتبه، جلوه و ظهور آن کمال‌ها است. در مرتبه‌ی وحدت و مراتب پس از آن، برابری با الوهیت و تفاوت در ربوبیت از ویژگی‌های اوست. انسان کامل در تنزل خود و به وسیله‌ی آن، عالم هستی را ترسیم می‌کند و سبب ظهور آن می‌گردد و با رسیدن به پایان سیر نزولی خود، اگرچه به ظاهر با مظاهر خود هم‌گون است و از این جهت بشری همانند دیگران است^۳ ولی در واقع کمال‌های دیگران با کمال‌های او هم‌سان و هم‌گون نیست. دیگران در مرتبه‌ی کثرت، شاهد کثرت‌اند و در صورت مشاهده‌ی وحدت، این مقام برای آن‌ها حال است و زودگذر هم‌چون برق، ولی برای انسان کامل مقام است و در آن استقرار یافته است؛ بدین جهت او شاهد کثرت در عین وحدت و در مشاهده‌ی وحدت، از اعتدال خارج نمی‌شود، چنان‌که حضرت ذات‌احدی می‌فرماید: ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ * لَقَدْ رَأَىٰ

۳۲

۱. منشور جاوید، جعفر سبحانی، ج ۴، ص ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۷۰.

۲. انسان کامل یعنی انسانی که استعدادهای وجودی خود را در جهت وصول به خدا (قرب الهی) به فعلیت برساند.

۳. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى^۱؛ «دیده منحرف نگشت و [از حد] در نگذشت. به‌راستی که از نشانه‌های بزرگ، پروردگار خود را بدید». یعنی حبیب ما در مشاهده‌ی کثرت با وحدت خطا نکرد و منحرف نگشت و از مشاهده‌ی کثرت به دیدن غیر متمایل نگشت و در مشاهده‌ی نشانه‌های حق تعالی که مظاهر اویند، از حدّ وسط که توحید جمعی و صراط مستقیم است، خارج نشد و حق را در جلوه‌ی مظاهر مشاهده کرد. نه غیرحق در جلوه‌ی مظاهر برای او قابل شهود است و نه حق در غیرمظاهر مشاهده شده است؛ یعنی هیچ‌گاه از حدّ اعتدال خارج نمی‌شود.^۲

از آن‌جا که انسان دارای مراتبی است که از صدر تا ساقه‌ی هستی را در بر دارد، می‌توان گفت که بر همه‌چیز احاطه دارد و نسبت به همه‌ی مراتب فروتر از خود که همه‌ی تعینات هستی است، مقام خداوندی^۳ دارد و انسان نسبت به همه‌ی عوالم، آسمان است و همه نسبت به او زمین هستند و چون سمت خداوندی و علّت بودن بر همه دارد، دارای تمام کمال‌هایی است که دیگر موجودها به صورت متفرّق دارند. البته به صورتی تام‌تر، همان‌گونه که علّت نسبت به معلول خود چنین است. با توجه به جامع‌بودن انسان و برابری مراتب او با مراتب هستی، اگر کسی به مشاهده‌ی اسما و صفتهای ذات‌اقدس‌اله در خود انسان دست یابد، به کامل‌ترین مشاهده دست یافته است و نیز دست‌یابی به حقیقت وجود انسان، با دست‌یابی به همه‌ی نعمت‌ها برابر است، چنان‌که متصل‌شدن به نفس اماره‌ی حیوانی، با اتصال به شجره‌ی زقوم و انواع سختی‌ها یکی است.

۱. سوره‌ی نجم، آیه‌های ۱۷ و ۱۸.

۲. رجوع کنید: جامع‌الأسرار، سید حیدر آملی، ص ۵۸۴.

۳. خداوند مرکب از: خدا + وند به معنای صاحب و دارنده‌ی چیزی.

لیکن، همه‌ی عالم هستی در همه‌ی مراتب، از آغاز نزول تا پایان صعود، به انسان کامل قیام دارد و همان‌گونه که پیدایش آن، به‌طور کامل وابسته به او بود، بقای آن نیز به او تعلق دارد و بالأخره عمران و آبادی ملک و ملکوت و بازگشت همه‌ی کثرت‌ها به اوست. او محوری است که همه‌ی مراتب و افراد عالم، بدون استثنا بر گرد آن می‌چرخند و در این چرخش، نه عصیانی قابل تصور است و نه اکراهی. همه با رغبت رو به سوی او دارند و به سوی او در حرکت توأم با اشتیاق و عشق و در تلاش آگاهانه هستند.

این انسان است که نسخه‌ی تام عالم هستی است. روح در بدن او چون عقل در عالم کبیر است. چنان‌که بدن او در حکم عالم کبیر است و قلب او چون نفس کلتی است. هیچ کمالی در عالم هستی وجود ندارد مگر این‌که انسان کامل در طبیعت، تجسم آن است.

انسان کامل، عالم است بدین خاطر که همه‌ی جزئیات عالم را در مراتب وجود خود دارا است؛ و همان‌گونه که عالم، نشان و علامت حق تعالی است، انسان به‌خاطر تکمیل‌بودن ظهور اسما و صفت‌های حق تعالی در او، و به‌خاطر جامع‌بودن کمال‌های بالفعل او، عالم حقیقی و نشانه‌ی بزرگ و بی‌مانند اوست. درحقیقت او و تنها او آیه‌الله‌العظمی در همه‌ی مراتب هستی از فرق تا جمع، از کثرت تا وحدت، و از ملک تا ملکوت و بالاتر اوست. به همین سبب رفتار و قول و بیداری و خواب و بلکه خطورات وی نیز، صدق و حق و عدل محض است؛ نه خطایی در گفتار دارد و نه لغزش در رفتار.

انسان کامل هم‌چنین، کتاب حق تعالی است؛ اگرچه همه‌ی عوالم و مراتب هستی، کتاب است. کلمه‌بودن او نیز به همین‌گونه است و اگرچه همه‌ی موجودها، کلمه‌ی حق تعالی هستند، ولی او کلمه‌ی تام بی‌مانند است. به همین خاطر است که جایگاه انسان کامل که همه‌ی موجودهای

ملک و ملکوت، به‌ویژه موجودهایی که از کمال بیش‌تری برخوردارند، زیر فرمان وی و در خدمت اویند. کتاب صغیر و کبیر نوشته‌ی او یا به اراده‌ی اوست. او ام‌الکتاب و کتاب‌مبین و عین‌الله است. چنان‌که اشاره شد، تمام کمال‌های یادشده، از آن‌انسان کامل است و دیگران با وجود قابلیت‌های متفاوت خود و تفاوت استعدادها و شایستگی‌ها از وجود و فیض بی‌حدّ و اندازه‌ی او برخوردار می‌شوند و به آن‌چه گفته شد متّصف می‌گردند. به تعبیر دیگر، آن‌چه که گفته شد، از کمال‌های بالفعل انسان کامل است که درحقیقت از آن اوست و برای دیگران یا بالقوه است، - چنان‌که بیش‌تر خلق این‌گونه‌اند - و یا در حدّ امکان بالفعل است، ولی با توسّط و عنایت انسان کامل برای آن‌ها اجرا شده است. آنان اگرچه نورند، ولی نور مشکات انسان کامل هستند.^۱

مقام علمی و جمعی انسان

۳۵ آیه‌های نخست سوره‌ی مبارکه‌ی الرَّحْمَن به اهمّیت تعلیم اشاره می‌کند و آن‌چه که سبب شگفتی و سرگردانی علما و مفسّران شده است، تقدّم تعلیم بر خلقت انسان است. چنان‌چه می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾^۲؛ «[خدای] رحمان، قرآن را یاد داد، انسان را آفرید». انسان یا آدم حقیقی، همان مرتبه‌ی وجود علمی او است و از آن‌جا که آن مرتبه بر خلقت تقدّم دارد، بنابراین می‌توان گفت تعلیم مقدّم بر خلقت است. اما در مورد آدم صوری، از آن‌جا که انسان بدون تعلیم معارف الهی که کامل‌ترین آن در وجود قرآنی ظاهر شده است، چیزی جز مشتی خاک و حیوانی بیش نیست، در مورد او نیز تعلیم بر خلقت تقدّم دارد. با توجه به آن‌چه بیان شده است، معلوم می‌شود که اهمّیت انسان به‌خاطر

۱. برگرفته از تقریر حجّة‌الإسلام والمسلمین دکتر سیدمرتضی حسینی شاهرودی.

۲. سوره‌ی رحمن، آیه‌های ۱ و ۲ و ۳.

مقام علمی است، چنان که به خاطر تعلیم اسما به حضرت آدم علیه السلام، وی، مسجود ملائک قرار گرفت و با تعلیم و تأدیب حضرت خاتم صلی الله علیه و آله، وی شایسته‌ی «قرب او ادنی» شد.

انسان دارای مقام تسویه و تعدیلی است که بر همه‌ی موجودهای دیگر تقدّم یافته است و تقرّب دیگر موجودها به انسان نیز بر اساس سهم آنان از این تسویه و تعدیل است. به همین سبب انسان به مقام جمعی رسیده است که پس از آغاز سیر صعودی خود و به پایان رساندن سفر سوم، دوباره به آن دست خواهد یافت. این مقام به او کمک می‌کند تا کثرت را در وحدت مشاهده کند و وحدت را در کثرت ببیند. خلق را در عین کثرت، در آینه‌ی خدا، واحد می‌بیند و خدا را در عین وحدت، در آینه‌ی عبد، کثیر می‌بیند.

این ویژگی در میان تمام موجودها، به انسان اختصاص دارد و به نظر می‌رسد تسبیح و تقدیس ملائک، نشان از شهود وحدت بدون کثرت است و انانیت ابلیس، نشان از مشاهده‌ی کثرت بدون وحدت است. در هر صورت، خواه دیگران در وصول به مقام جمع، با انسان شریک باشند و خواه نباشند، در تثبیت این مقام برای انسان کامل شگّی نیست.

دستیابی انسان به مقام نفی تشبیه و تنزیه، نشانی از همین امتیاز انسان است. همان‌گونه که تشبیه تقید حق تعالی به مظاهر محدود و ممکن است، تنزیه نیز تقید به عدم آنها است که خود قید و حد است؛ بنابراین نه تشبیه به تنهایی کمال انسان است، چون تقید عرفی را در بر دارد و نه تنزیه به تنهایی کمال انسان است، چون تقید عقلی است.

در هر صورت، دستیابی به مقام جمع میان جمع و تفرقه، از کمال‌های انسان است که از طریق سلوک خالصانه و به لطف بی‌پایان ذات اقدس الله، در طبیعت برای او حاصل می‌شود.^۱

۱. برگرفته از تقریر حجّة الإسلام والمسلمین دکتر سیدمرتضی حسینی شاهرودی.

انسان، ستون عالم هستی

ستون بودن انسان برای آسمان‌ها عبارت است از تعلق و وابستگی وجودی آسمان‌ها به انسان! همان‌گونه که خیمه بدون دیرک نمی‌تواند بر پا ایستد و در واقع در صورت نبودن دیرک خیمه‌ای نیست، آسمان‌ها نیز بدون انسان، آسمان نیستند و وجود نخواهند داشت. ایزد تعالی شأنه به وسیله‌ی این عمد و ستون است که از فروریختن و زوال آسمان‌ها جلوگیری می‌کند. آسمان‌ها که به وجود انسان چنین وابستگی دارند، زمین و طبیعت، به طریق اولی چنین است؛ از این جهت با فانی شدن صورت انسان از زمین و طبیعت، نه زمینی باقی می‌ماند نه موجود زمینی! از آن‌جا که با انتقال انسان به آخرت، آبادی نیز به آخرت منتقل می‌شود و دنیا ویران و نابود می‌گردد، فهمیده می‌شود آن حقیقتی که مقصود از آفرینش جهان است، انسان می‌باشد؛ و او درحقیقت خلیفه و محلّ ظهور اسمای الهی و جامع حقایق عالم هستی، از ملک و فلک و روح و جسم و جماد و نبات و حیوان است. او محور و ستون عالم آفرینش و نیز مقصد آن است. انسان با کوچکی جسمش در چنین جایگاهی قرار دارد.

اما آیه‌ی کریمه‌ی ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱؛ «به‌طور قطع آفرینش آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر [و شکوه‌مندتر] از آفرینش مردم است ولی بیش‌تر مردم نمی‌دانند» که آفرینش آسمان و زمین را از آفرینش انسان بزرگ‌تر می‌داند، به این دلیل است که آسمان و زمین نسبت به انسان در حکم پدر و مادر اوست؛ از این‌رو، خدای رحمان مقامش را بالا برده و بر شرافت آن افزوده است.^۲

۱. سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۵۷.

۲. رجوع کنید: تفسیر المحيط الأعظم، سیّد حیدر آملی، ج ۲، ص ۶۴.

اطاعت و انقیاد تمام مراتب هستی نسبت به انسان کامل

فروتنی و فرمان‌بری ملائک از آدم حقیقی روشن است، زیرا همه‌ی موجودها از او پدید آمده‌اند و از حیات او حیات یافته‌اند؛ و از این جهت او مظهر و موجد آنها است، زیرا همه‌ی موجودها نسبت به او همانند اعضا و اندام ما نسبت به ما و روح ما هستند؛ بنابراین آدم حقیقی، بر آنها ولایت تکوینی^۱ دارد و خارج از اراده‌ی او کاری از آنها سر نمی‌زند.^۲ چنان‌که امام علی بن ابی طالب صلوات‌الله‌علیه در نهج‌البلاغه خود را چنین معرفی نمود: «همانا ما^۳ دست‌پرورده‌ی پروردگار خویشیم و مردم تربیت‌شدگان و پرورده‌های ما^۴یند». بنابراین تمرّد و نافرمانی ملائکه نسبت به او ممکن نیست. در این مرحله، نه تنها ملائک، بلکه جن‌ها و شیطان‌ها و ابلیس‌ها نیز مطیع و منقاد و فروتن هستند؛ چنان‌که پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هیچ‌یک از شما نیست مگر آن‌که در باطن خود شیطانی دارد. عرض کردند: یا رسول خدا آیا برای شما هم شیطانی است؟ فرمود: بلی برای من هم هست، جز آن‌که خداوند مرا یاری کرده و شیطانم تسلیم من شده است و غیر از نیکی و خیر از من خواهشی نمی‌کند.^۵

بنابراین سجده بر آدم حقیقی، عام و فراگیر است و هیچ‌کس از آن سر باز نزده است.

سجده بر آدم صوری نیز عمومی است، زیرا نسبت موجودها با او نیز همانند نسبت موجودهای آدم حقیقی است و نصوص دینی بر آن دلالت

۱. ولایت تکوینی در این جا به این معناست که آدم حقیقی با اذن خدا و در راستای اراده‌ی الهی، بر تمام موجودهای جهان هستی، تسلط دارد.

۲. رجوع کنید: جامع‌الأسرار، سید حیدر آملی، ص ۱۱۴.

۳. منظور امام علی صلوات‌الله‌علیه، چهارده‌معصوم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین می‌باشد.

۴. نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۲۸.

۵. الحدیث (روایات تربیتی)، محمدتقی فلسفی، ج ۳، ص ۳۰۲.

دارد، به طوری که ذات باری تعالی می فرماید: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾^۱؛ «پس فرشتگان همگی یک سره سجده کردند». همین گونه است سجده‌ی همه‌ی موجودها بر ذریه‌ی آدم؛ زیرا آن چه سبب سجده‌ی موجودها بر آدم بود، در فرزندان آدم نیز وجود دارد. تنها تفاوت آن‌ها در قوه و فعل آن‌ها است.

سبب سجده در آدم، تسویه و تعدیل حقیقی در عالم ارواح بود. این تسویه و تعدیل در فرزندان و ذریه‌ی آدم نیز وجود دارد. بنابراین همه‌ی عالم فرمان بر او هستند، چنان که خداوند عزوجل می فرماید: ﴿...سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...﴾^۲؛ «...آن چه را که در آسمان‌ها و آن چه را که در زمین است، مسخّر شما ساخته...». پس جایگاه انسان در عالم هستی به گونه‌ای است که همه بر گرد محور او می چرخند و همه نیازمند به اویند و وجودشان و نیز کمال وجودشان به او بستگی دارد.^۳ به همین خاطر است که همه در خدمت اویند و در تأمین خواسته‌های او پیوسته در تلاش و همیشه به حمد و ستایش او مشغول‌اند و معنی

۳۹

استغفار ملائکه برای اهل زمین به‌ویژه مؤمنان، همین است.

در رابطه با مراتب و وظایف ملائک، به تعبیر ابن عربی، آن گاه که ذات پروردگار، زمام امور عالم را به دست ملائکه سپرد، هر گروهی را در جایی قرار داد. گروهی را به جایگاه‌های ویژه‌شان در آسمان‌ها نازل کرد؛ گروه‌هایی را زیر نظر آنان و تسخیر آنان به انجام امور طبیعت مأمور ساخت؛ گروهی را به نزول و عروج در شب و روز مأمور ساخت که هر صبح و شام از جانب حق تعالی بر انسان نازل شوند و از جانب انسان به سوی حق تعالی عروج کنند؛ گروهی را برای طلب مغفرت برای مؤمنان؛

۱. سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۰.

۲. سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۲۰.

۳. رجوع کنید: جامع‌الأسرار، سید حیدر آملی، ص ۱۱۱۴.

گروهی را برای فرودآوردن شرایع آسمانی برای انسان‌ها؛ گروهی را برای رساندن خاطره‌ها؛ گروهی را برای الهام‌ها؛ جمعی را برای تدبیر رحم‌ها؛ جمعی را برای تصویر آن‌چه در رحم‌ها پدید می‌آید؛ دسته‌ای را برای نفخ صور روح در بدن‌ها؛ گروهی را برای تدبیر روزی‌ها؛ گروهی را برای ریزش دانه‌های باران و مانند آن مأمور ساخت! چنان‌که خود می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ﴾^۱؛ «و هیچ‌یک از ما [فرشتگان] نیست مگر [این‌که] برای او مرتبه‌ای معین است»؛ و بالأخره هیچ حادثه‌ای در عالم رخ نمی‌دهد، مگر آن‌که گروهی از ملائک مأمور به تدبیر آن هستند. باید بدانید همه‌ی ملائک که به تدبیر امور انسان اشتغال دارند، زیر تسخیر والیان و خلفای الهی قرار دارند که به امر آنان به تدبیر جهان هستی به عنوان مقدمه‌های پیدایش و استکمال انسان یا لوازم وجود او می‌پردازند. همه‌ی انواع ملائکه مانند صافات، زاجرات، تالیات، مقسمات، مرسلات، ناشرات، نازعات، ناشطات، سابقات، سابحات، ملقیات، و مدبرات در خدمت انسان و به تدبیر امور مربوط به انسان مشغول‌اند.^۲ ایشان از حدود وظایف خود بیرون نمی‌روند و آن‌چه را که حق تعالی به آن‌ها دستور داده است، به بهترین صورت انجام می‌دهند، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿...وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۳؛ «...و آن‌چه را مأمورند انجام می‌دهند».

۴۰

در رابطه با خلقت جن و اطاعت و عصیان وی، اگرچه ابلیس شهرت به عصیان دارد و حق نیز چنین است، ولی توجه به این نکته ضروری است که عصیان جن همان عصیان آدم است و توصیف ابلیس به استکبار و عصیان، همانند توصیف آدم به ظلم و جهل است. همان‌گونه که آدم با آن‌که بی‌واسطه از ذات مقدس اله تعلیم یافته است و همه‌ی آن‌چه را که

۱. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۱۶۴.

۲. رجوع کنید: تفسیر المحيط الأعظم، سید حیدر آملی، ج ۲، ص ۸۹.

۳. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۵۰.

قابل فراگرفتن بود، فرا گرفته است، به طوری که قرآن عظیم درباره‌ی او
 ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...﴾^۱؛ «و [خدا] همه‌ی [معانی] نام‌ها را به آدم
 آموخت...» گفته است، در عین حال ﴿...أَنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۲؛
 «...به‌راستی او ستم‌گری نادان بود» نیز گفته است. پس همان‌گونه که آدم
 در عین حال که احاطه بر همه‌ی علوم دارد، جهول خوانده می‌شود،
 ابلیس نیز که خلق خدای منان است و حق تعالی ربّ و مالک اوست، در
 عین حال ﴿...ابلیس اَبی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^۳؛ «...ابلیس که
 سر باز زد و کبر ورزید و از کافران گردید» نیز درباره‌ی او گفته شده
 است.

خداوند تعالی شأنه، جن را از آتش آفرید؛ چنان که می‌فرماید: ﴿وَ
 خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ﴾^۴؛ «و جن را از تشعشعی از آتش خلق
 کرد» و از آن‌جا که در آتش، قهر، عزّت، و استکبار نهفته است و نشانه‌ی
 بزرگی و جلال الهی است و سلطنت زیادی به تغییر و تحوّل و
 ذوب‌ساختن اشیا دارد و از آن‌جا که جن و ابلیس مظهر قهر و استکبار و
 جلال الهی است و نیز از آن‌جا که اسمای الهی در وجود آنان مغلوب
 جلال است، همان‌گونه که اسمای جلالی در وجود ملائکه مغلوب جمال
 است و نیز از آن‌جا که ابلیس زیر تعلیم ویژه‌ی جمال حق تعالی آن‌گونه
 که در مورد آدم گفته شد قرار نداشت، به ظاهر خویش‌نگریست و بر
 حسب ظاهر از سجده بر آدم طفره رفت و «أنا خیر منه» گفت^۵ و به
 احاطه و غلبه‌ی آتش بر آب و خاک نگریست و خود را از آدم برتر دانست.

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱.

۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۴.

۴. سوره‌ی رحمن، آیه‌ی ۱۵.

۵. رجوع کنید: تفسیر المحیط الأعظم، سیّد حیدر آملی، ج ۲، ص ۹۹.

این چیزی جز محدودبودن علم او نیست، اگرچه اسمای جلالی محیط و غالب بر اسمای جمالی است و به همین خاطر است که جلال پاسدار جمال و حجاب و پوشش آن است. بنابراین، مظاهر جلال، بر مظاهر جمال غلبه دارد و شاید به همین خاطر باشد که ابلیس تا مقام تعلیم ملائک بالا رفته و بر آن‌ها برتری یافته است! اما اگر آن‌گونه که آدم زیر تعلیم حق تعالی بود، ابلیس هم تعلیم می‌یافت و به ظاهر خود و آدم نگاه نمی‌کرد، بلکه به جامع‌بودن او که ظهور جمال و جلال در اوست نظر می‌کرد، دیگر نافرمانی نمی‌کرد. چنان‌که آن‌گاه که ابلیس تعادل جمال و جلال را در آدم حقیقی مشاهده کرد، عبودیت او را پذیرفت. علاوه بر این، به حکم ظهور افعال در فاعل‌ها به تبع عین ثابت آن‌ها، مخالفت آن‌ها عین موافقت است، چنان‌که برخی از عرفا گفته‌اند: هر که امر خدا را مخالفت کند، با او مخالفت نکرده است.^۱

انسان، اسم جامع همه‌ی مظاهر

همان‌گونه که در علوم عقلی گفته شده، علت دارای همه‌ی کمال‌های معلول است ولی به گونه‌ای کامل‌تر و تام‌تر که از نقایص آن منزّه می‌باشد. انسان به خاطر علت و ربوبیت نسبت به مراتب متعدّد هستی، همه‌ی کمال‌های مراتب را که معلول اوست، به صورتی کامل دارد و از آن‌جا که وجود معلول، عین ربط و تعلق به علت و شأنی از شؤن او و سایه‌ی اوست، می‌توان گفت که همه‌ی کمال‌های معلول در واقع، ظهور کمال‌های علت است، نه چیزی جدای از آن یا صادر از آن. چرا؟ چون انسان علت است پس فاعل، قابل، سامع، متکلم و هر عنوان وجودی دیگر، از عناوین اوست، نه چیز دیگر؛ زیرا چیز دیگری وجود ندارد تا فاعل باشد یا قابل؛ و از این‌جاست که معرفت نفس به‌طور دقیق با معرفت رب برابر

۱. رجوع کنید: اسرار الشریعة، سید حیدر آملی، ص ۵۹.

است. همان طور که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله فرمود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، پس کسی که نفس خود را این گونه بشناسد، در واقع ربّ خود را شناخته است. اگرچه نگاه به نفس می شود، ولی شناخت به ربّ تعلق می گیرد. چنان که ذات خدای عزوجل می فرماید: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...﴾^۱؛ «به زودی نشانه های خود را در افق ها و در دل های شان بدیشان خواهیم نمود، تا برای شان روشن گردد که او خود حق است...». نشانه های آفاقی و انفسی خویش را می شناساند تا حق تعالی شناخته شود؛ زیرا آفاق و انفس، وجود نفسی که متعلق معرفت قرار گیرد، ندارند و وجودشان، همان تعلق به رب و حکایت از اوست.^۲

از آن جا که وجود انسان، دارای مراتب متعددی است که با مراتب عالم هستی برابر است، مشاهده ی اسما و صفات های خداوند تبارک و تعالی در وجود انسان، تام ترین مشاهده است. وجود انسان همه ی مراتب لذت، نعمت و آرامش را دارا است. از این جهت، کسی که توانایی مشاهده ی وجود خویش را داشته باشد، نعمت های معنوی و میوه ها و حور و قصور و انواع بی شمار نعمت ها را به دست آورده است که یکی از آن ها مشاهده ی حق در صورت انسانی است که بزرگ ترین مشاهده و کامل ترین شناخت است؛ بدین خاطر که در بزرگ ترین مظهر و صاف ترین آینه مشاهده کرده است؛^۳ از این جهت، حق تعالی در حدیث شریف قدسی به پیامبرش فرمود: «زمین و آسمان نمی توانند مرا در خود بگنجاند ولی قلب بنده ی مؤمن مرا در خود می پذیرد».^۴

۱. سوره ی فصلت، آیه ی ۵۳.

۲. رجوع کنید: نقدالنقود، سید حیدر آملی، ص ۱۱۸.

۳. رجوع کنید: تفسیر المحيط الأعظم، سید حیدر آملی، ج ۲، ص ۵۵۳.

۴. همان.

گنجایش ذات مقدّس خدای بزرگ در قلب مؤمن و نیز ظرف بودن عبد صالح برای خدای متعال، به معنی گنجایش عرفی نیست که چیزی را در ظرفی بریزند و ظرف پذیرش آن را داشته باشد یا نداشته باشد، بلکه مقصود گنجایش وجود انسان، نسبت به کمال‌های حق تعالی است، به گونه‌ای که وجود بنده‌ی مؤمن، آینه‌ای است که اسما و صفت‌های حضرت ذات‌احدی را به بهترین وجه نشان می‌دهد و انسان از این جهت، تنها نسخه‌ی برابر با اصل خویش، بلکه تنها ظهور تامّ اوست.^۱

انسان، کلمه‌ی تام الهی

کلمه‌ی آفاقی عبارت است از هر یک از موجودهای مرگبِ عالم هستی که به‌طور ذاتی به شناخت پروردگارشان راهنمایی می‌کنند. این کلمه اگر دلالت بر برخی از اسما و صفت‌های الهی داشته باشد، کلمه‌ی غیرتام نام دارد، مانند ملائکه، جن و...؛ چنان‌که خداوند یکتا از زبان ملائکه می‌فرماید: ﴿...وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...﴾^۲؛ «...ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم...» که نشان‌دهنده‌ی ظهور اسمای تنزیهی حق تعالی در آنها است که سبب تسبیح و تقدیس است؛ و اگر دلالت بر همه‌ی اسما و صفت‌های حق تعالی داشته باشد، کلمه‌ی تام نام دارد، چنان‌که قرآن کریم درباره‌ی انسان می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...﴾^۳؛ «و [خدا] همه‌ی [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت...».

۱. برگرفته از تقریر حجة الإسلام والمسلمین دکتر سیدمرتضی حسینی شاهرودی.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۰.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۱.

انسان کلمه‌ی تامّ الهی است، خواه معنی کلمه و دلالت بر تمام اسما و صفت‌ها، در او به فعلیت رسیده باشد و خواه در قوه و استعداد باقی مانده باشد.^۱ زیرا انسان‌ها بر دو دسته تقسیم می‌شوند.

(۱) دسته‌ای جامع تمام اسما و صفت‌های الهی به صورت بالقوه هستند و توان همه‌ی اسما و صفت‌های الهی را در خود دارند. باید گفت تمام انسان‌ها این‌گونه هستند.

(۲) دسته‌ای دیگر که به صورت بالفعل شامل همه‌ی اسما و صفت‌ها هستند و تمامی اسما و صفت‌ها در ایشان به ظهور تام رسیده است. این‌ها انبیا و اولیا و اصفیا و عارفان بلّغه هستند.^۲ این گروه که مظهر اسما و صفت‌های الهی هستند، خود نیز بر دو دسته‌اند. دسته‌ی نخست کسانی که ظهور اسما و صفت‌ها در آن‌ها به تعادل رسیده است و مظهر عدل همه‌ی اسما و صفت‌ها هستند؛ ظهور هیچ اسم و صفتی در آن‌ها، بر ظهور هیچ اسم و صفت دیگری غلبه ندارد؛ مانند حضرت محمد مصطفی و

خاندان پاک وی صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین که رحمة‌العالمین هستند. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۳؛ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم». دسته‌ی دوم در عین حال مظهر همه‌ی اسما و صفت‌های حق تعالی هستند، ولی ظهور اسما در آن‌ها متعادل نیست، بلکه برخی از اسما بر برخی دیگر غلبه دارند ولی نه چندان غلبه‌ای که مانع از ظهور اسمای مغلوب شود. اینان برحسب ظهور اسما و غلبه‌ی آن‌ها دارای مراتب مختلف هستند. به همین خاطر است که برخی بر برخی دیگر برتری دارند؛ چنان‌که خداوند تبارک‌وتعالی می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَىٰ

۱. رجوع کنید: تفسیر المحيط الأعظم، سید حیدر آملی، ج ۲، ص ۴۵۰ و ۴۵۱.

۲. همان.

۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱۰۷.

اقسام سیر و سلوک در موجودها و انسان

هر موجودی دو سیر دارد: سیر صوری و سیر معنوی.

سیر صوری جمادات این است که به مرتبه‌ی گیاهی برسند. اما سیر معنوی آن‌ها این است که به نوعی از طریق غذا و نوشیدنی جزو بدن انسان شوند و نام انسان بر آن‌ها نهاده شود.

سیر صوری گیاهان این است که به مرتبه‌ی حیوان برسند و از حبّ و میل و کشش برخوردار شوند. سیر معنوی آن‌ها مانند جمادات این است که به گونه‌ای جزو بدن انسان شوند.

سیر صوری حیوان‌ها این است که به مرتبه‌ی انسان برسند و از کمال منطقی و تکلم و دیگر اوصاف ویژه‌ی انسان برخوردار شوند. سیر معنوی آن‌ها، همانند سیر معنوی گیاهان و جمادات است.

به تعبیر دیگر، کمال همه‌ی موجودها این است که به مرتبه‌ی انسان دست یابند و کمال انسان نیز این است که به حق تعالی دست یابد. علت

این است که مقصد و مقصود همه‌ی عالم، انسان است و مقصود و مطلوب انسان، خدای باعظمت است. آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...﴾^۱؛ «و آن چه را در آسمان‌ها و آن چه را در زمین است به سود شما رام کرد...» اشاره به همین معنی دارد و نیز حدیث شریف قدسی به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله که می‌فرماید: «اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم» ناظر به همین مطلب است.

اگر چه سیر معنوی همه‌ی موجودها به سوی انسان است، اما آن‌ها به واسطه‌ی انسان به سوی ذات‌باری تعالی در حرکت‌اند. انسان برای سایر موجودها، حکم امام و رهبر دارد که دیگران را در مسیر معینی پیش می‌برد. سایر موجودها با سیر به سوی انسان به او می‌رسند و با هم‌راهی انسان یا به تبع حرکت «انسان به سوی خدا»، به آن مقصد نهایی و

۱. سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۱۳.

عنایت قصوای هستی دست می‌یابند. بنابراین، طبق آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مَوْلِيهَا...﴾^۱؛ «و برای هر کسی قبله‌ای است که وی روی خود را به آن [سوی] می‌گرداند...» همه رو به سوی او دارند و به سوی او باز می‌گردند، خواه بی‌واسطه و خواه باواسطه و درباره‌ی تمامی موجودها درست است که گفته شود ﴿...إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲؛ «...به سوی او باز خواهند گشت». بنابراین، انسان واسط سیر تمام عالم هستی به سوی حق تعالی است.^۳

انسان نیز، دو سیر دارد.

سیر صوری انسان این است که به مقام طهارت و تقدس ملکی دست یابد و از عوارض مادی و طبیعی و بدنی انسانی و آمادگی‌های ناشی از کدورت‌های طبیعی خلاص شود و به مقام تجرد برسد.

سیر معنوی او این است که به مرتبه‌ی نبوت، رسالت و ولایت نایل گردد و از این منزل عبور کرده و به مقام وحدت و یگانگی محض واصل شود. این مقام عبارت است از «از میان برداشتن دوگانگی اعتباری و استقرار وحدت حق و خلق»، چنان که حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «برای من با خدا، هنگامه‌ای است که در آن نه فرشته‌ی مقرب می‌گنجد و نه پیامبر مرسل»^۴ و نیز فرمود: «هرکس مرا ببیند، حق را دیده است»^۵ و نیز به همین معناست کلام مبارک خداوند عزوجل که می‌فرماید: ﴿...وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى...﴾^۶؛ «و چون آریگ

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۸.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۶.

۳. رجوع کنید: اسرار الشریعة، سید حیدر آملی، ص ۶۲.

۴. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱۸، ص ۳۶۰.

۵. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۶۱، ص ۲۳۵.

۶. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۱۷.

به سوی آنان [افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند] آری، خدا چنین کرد تا کافران را مغلوب کند^۱». این مقام، وحدت در میان کثرت و کثرت در عین وحدت یا نفی در عین اثبات و اثبات در عین نفی است. این مقصد نهایی انسان است که خداوند متعال در آیه‌ی کریمه‌ی ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۲؛ «سپس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد، تا [فاصله‌اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیک‌تر شد» بدان اشاره نموده است.

جن و فرشتگان آسمانی نیز دو سیر دارند.

سیر صوری جن عبارت است از دستیابی به مقام فرشتگان آسمانی یعنی به مقام تجرّد و تقدّس؛ و سیر معنوی آنها، وصول به مراتب انسانی و دریافت معارف الهی ویژه‌ی انسان است. چنان‌که خداوند مَنان می‌فرماید: ﴿قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾^۳؛ «بگو، به من وحی شده است که چندتن از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم [که] به راه راست هدایت می‌کند. پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگاران قرار نخواهیم داد».

سیر صوری فرشتگان آسمانی این است که به مقام و مرتبه‌ی قرب خاص و تنزیه و تقدیس برسند؛ به مقام ملائکه‌ای برسند که خدای متعال آنها را از نوع خود ممتاز و بر آنها برتری داد. مانند اسرافیل، عزرائیل، جبرئیل، و میکائیل علیهم‌السلام. سیر معنوی آنها این است که به برخی از اسراری که انسان از خداوند جلّ جلاله به دست آورده است، نایل شوند. چنان‌که جبرئیل علیه‌السلام فرمود: «اگر به اندازه‌ی بند انگشت نزدیک شوم،

۱. سوره‌ی نجم، آیه‌های ۸ و ۹.

۲. سوره‌ی جن، آیه‌های ۱ و ۲.

خواهم سوخت»^۱ و نیز چنان که در آیه‌ی شریفه‌ی ﴿...فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ...﴾^۲؛ «...و چون [آدم] ایشان را از اسماءشان خبر داد...» آموزش اسما به ملائکه به وسیله‌ی آدم، بدین نکته اشاره دارد. به همین خاطر است که از دیدگاه عرفان، انسان بزرگ‌تر و بالاتر از فرشته است، بدین جهت که سیر ویژه‌ی انسان، تام‌تر از سیر هر موجود دیگری است و ملائک نیز از آن سهم و بهره‌ای ندارند.^۳

آیا انسان به‌طور کامل مختار است؟ نقش مشیت الهی چیست؟

انسان موجودی دوقطبی و با دو گرایش است. ارج‌مندی و کرامت انسان، هرگز به معنای یک‌بعدی بودن او و حرکت جبری وی به سوی کمال نیست. بلکه انسان از آن‌رو شایسته‌ی آفریدن معرفتی شده است که می‌تواند آگاه شود و انتخاب کند. انتخاب بر اساس آگاهی آن‌گاه است که انسان نیز در درون ساختار وجودی خود، زمینه‌ی انتخاب را داشته است و در بیرون وجود خود یعنی در جهان عینی و خارج نیز از این زمینه برخوردار باشد. زمینه‌ی انتخاب، تنوع و چندبعدی بودن و دست‌کم دوبعدی بودن است. انسان در استعداد وجودی خود زمانی می‌تواند انتخاب‌گر باشد که حداقل از استعداد تعالی یافتن یا منحط‌شدن، الهی‌شدن یا شیطانی‌شدن، هدایت‌یافتن یا گمراه‌گشتن، و نورانی‌شدن یا ظلمانی‌شدن برخوردار باشد و ابزار و نیازهای حرکت در این دو مسیر را نیز دارا بوده و در عینیت زندگی نیز متناسب با آن گرایش‌های درونی و ابزار و نیازهای موجود، طریق و گذرگاه داشته باشد.

همه‌ی این ویژگی‌ها برای انسان، از قرآن مجید استفاده می‌شود.

۱. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۱۸، ص ۳۸۲، باب ۳، روایت ۸۶.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۳.

۳. رجوع کنید: اسرار الشریعة، سید حیدر آملی، ص ۶۳.

الف) ساختار دوبعدی انسان (جسم و روح)
«...وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِن طِينٍ»^۱؛ «... و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد».

«ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ...»^۲؛ «آن گاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید...».

پس انسان آمیخته‌ای از عنصری زمینی و نامقدس (گل) و از مخلوق الهی و مقدس (روح) است.

ب) نفس آدمی دارای دو گرایش (تقوا و فجور)
«وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»^۳؛ «سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد. سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد».

ج) نفس آدمی دارای کارکردی دوگانه (اماره و لوامه)
«... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...»^۴؛ «...چراکه نفس به طور قطع به بدی امر می کند...».

«وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»^۵؛ «و سوگند به [نفس لوامه و] وجدان بیدار و ملامت گر».

سوگند یاد می کند به نفس آدمی که وی را بر کجی‌ها و کج روی‌ها ملامت می کند؛ زیرا که به طور ذاتی همواره نفس آدمی او را به سوی بدی فرمان می دهد و لیکن این یک هشدار است!

۱. سوره سجده، آیه ۷.

۲. سوره سجده، آیه ۹.

۳. سوره شمس، آیه‌های ۷ و ۸.

۴. سوره یوسف، آیه ۵۳.

۵. سوره قیامت، آیه ۲.

د) مسیرهای دوگانه در پیش روی انسان (راه تعالی و راه انحطاط)

﴿...قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...﴾^۱؛ «...راه از بی‌راهه به خوبی آشکار شده است...».

﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ* وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ* وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^۲؛ «آیا دو چشمش نداده‌ایم. و زبانی و دو لب. و هر دو راه (خیر و شر) را بدو نمودیم.».

راه رشد و تعالی از راه ضلالت و گمراهی باز نمایانده شده است و هر یک قابل شناسایی است.

ه) انسان، خود انتخاب‌گر یکی از دو راه

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۳؛ «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد] یا ناسپاس.».

ذات مقدس پروردگار راه را به انسان نشان داده است. او یا راه سپاس‌گزاری در پیش می‌گیرد و یا راه ناسپاسی را، آن هم به اختیار خویش.^۴

در حدیثی که شیعه و سنی روایت کرده‌اند و در کتاب اصول کافی نیز آمده است که: «خداوند متعال فرشته را آفرید و او را از عقل، محض ساخت و حیوان را آفرید و او را از شهوت محض ساخت و انسان را آفرید و در انسان این دو را یعنی سرشت فرشته و سرشت حیوان را با یکدیگر ترکیب کرد و از او انسان آفریده شد.».

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۶.

۲. سوره‌ی بلد، آیه‌های ۸ و ۹ و ۱۰.

۳. سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

۴. مجله‌ی پژوهش‌های قرآنی، شماره‌های ۱۵ و ۱۶، احمد ترابی.

این ترکیب انسان به تعبیر حدیث از جنبه‌ی فرشته‌ای و جنبه‌ی حیوانی، در انسان دو گرایش متضاد به وجود آورده است؛ گرایشی رو به بالا و گرایشی رو به پایین، گرایشی آسمانی و گرایشی زمینی. آن‌گاه ذات‌حق تعالی به انسان عقل و اراده داده است و او را در میان این دو راه مختار کرده است^۱ به گونه‌ای که بتواند با اختیار خود پست‌تر از حیوان گردد و یا لیاقت تعلیم فرشتگان را داشته باشد. این ویژگی انسان که با آگاهی و اختیار بتواند به بالاترین مرتبه‌ی کمالی برسد موجب شده است که مقام خلافت الهی شایسته‌ی او باشد.

از دیدگاه شهید مرتضی مطهری در کتاب انسان و سرنوشت، مسأله‌ی قضا و قدر همان مشیت الهی است که در نظام هستی، هرچیز را با محاسبه‌ی دقیق و معین به‌طور قانون‌مند و سازوار در چارچوب نظام علت و معلول قرار داده است. شناخت صحیح مشیت خداوند و خواست انسان، مبتنی بر داشتن تصور صحیح از مشیت حق تعالی در نظام جهان و انسان است. تردیدی نیست که هیچ رخدادی در جهان جز به مشیت خدای متعال اتفاق نمی‌افتد. برگی که از درخت ساقط می‌شود و یا کاری که از انسان سر می‌زند هر دو به مشیت ذات‌اقدس اله است. اما چگونگی جریان مشیت در این دو تفاوت دارد. خداوند بی‌نیاز خواسته است که انسان مختار باشد و به اختیار خود بتواند کاری را انجام دهد. بر این اساس اختیار انسان در طول مشیت و قضا و قدر خداوند است؛ یعنی، خداوند خواسته که انسان توان خواستن و انتخاب کردن را داشته باشد. از همین‌رو اگر شما علت‌ها و عوامل کاری را به‌طور کامل فراهم و بر آن اقدام کردید، آن واقعه اتفاق خواهد افتاد. برای مثال، اگر آتش، بنزین، و اکسیژن را در کنار هم قرار دادید، به‌طور حتم انفجار رخ خواهد داد. این همان نظام متقن و تخلف‌ناپذیر هستی است. حال زمانی که اسباب و علل کاری را

۱. فطرت، شهید مرتضی مطهری، ص ۱۰۶.

فراهم می‌سازید و آن کار صورت می‌پذیرد آیا بدون شک مشیت الهی صورت گرفته است؟ به‌طور مسلم این چنین نیست، ولی مشیت ذات‌پاک پروردگار چیزی زاید بر در دسترس قرار دادن همان اسباب و علل و تأثیربخشی به آن نیست. در مورد انسان هم مشیت او بر آزاد و مختار بودن انسان است. بنابراین فعالیت‌های ارادی انسان جبری از او صادر نمی‌شود و مستند به خواست آزاد خود اوست. در عین حال به مشیت الهی نیز استناد دارد. به این معنا که اگر به گونه‌ی تکوینی نمی‌خواست چنین بشود، به او آزادی و اختیار نمی‌داد و مانند دیگر اجزای طبیعی، در مسیر واحدی، انسان را به حرکت در می‌آورد. از این جا است که می‌بینیم برخلاف پندار برخی از متکلمان و مستشرقان، اسلام قائل به مشیت و تقدیر الهی است، اما تقدیر به این معنا هرگز مستلزم جبر نیست.

ویژگی‌های مثبت و منفی انسان از منظر صحیفه‌ی سجادیّه

۵۴

انسان بر اساس ساختار وجودی‌اش استعداد خوب یا بد شدن دارد و با اختیاری که خدا به او داده، می‌تواند مسیر حیوانی یا الهی را انتخاب کند. ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^۱؛ «سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد. سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد که هرکس آن را پاک گردانید رستگار شد و هر که آلوده‌اش ساخت در باخت». در حقیقت انسان موجودی غریزی - فطری است و چنانچه غرایز بر او حاکم شود به سوی حیوان‌بودن و بدبختی کشیده خواهد شد و اگر فطرتش بر او حکمرانی کند به سوی کمال و قرب الهی راه خواهد سپرد.

۱. سوره‌ی شمس، آیه‌های ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰.

در این بخش نگاه مختصر به دو مبحث ویژگی‌های مثبت انسان و ویژگی‌های منفی انسان خواهیم پرداخت.

ویژگی‌های مثبت انسان

در بسیاری از دعاهای صحیفه‌ی سجّادیه بر صفت‌های نیک و ویژگی‌های مثبت انسان تأکید شده است که برخی از آن‌ها در پی می‌آید.

- **خداخواهی:** اگر آدمی از تأثیرهای پیرامون خود مصون بماند به‌طور فطری به سوی خداوند گرایش دارد و به درگاه معبود یگانه سر می‌ساید.^۱

- **برترین آفریده‌ی خدا:** امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه در ضمن سپاس و ستایش حضرت حق، به برتری انسان بر تمام مخلوقات اشاره نموده است.^۲

- **فراتر از ماده:** نیازهایی که امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه در دعاهای مختلف از ایزد منان طلب می‌کند به روشنی نشان می‌دهد که انسان موجودی فراتر از ماده است و زمانی به کمال مخصوص خویش دست می‌یابد که هر دو بعد جسمانی و روحانی او به کمال برسد.^۳

۵۵

- **موجودی دو جهانی:** امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه بشر را موجودی معرفی می‌کند که زندگانی‌اش محدود به جهان مادی و حیات دنیوی نیست، بلکه، مرگ برای او هم‌چون پلی به جهان جاودان است. در عین این حال، حضرت رفع نیازهای دنیایی خویش را هم از خداوند طلب می‌کند.^۴

- **دارای اختیار و اراده:** امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه بشر را موجودی مختار و دارای اراده نشان می‌دهد که مسئول اعمال خویش است.^۵

۱. دعای اول صحیفه‌ی سجّادیه.

۲. دعای ۱۷/۱.

۳. دعای ۱۰۹/۴۷ و دعای ۱۰/۲۱.

۴. دعای ۱۳۰/۴۷.

۵. دعای ۶۷/۴۷.

- **در گرو کردار خویشتن:** امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه در دعای پنجاه‌وسوم ضمن اشاره به آثار زیان‌بار گناه، تصریح می‌فرماید که سرنوشت بشر در گرو اعمال وی است و خود او سازنده‌ی سعادت یا شقاوت خویش است.

- **نوع دوستی:** یکی از ویژگی‌های مثبت انسان نوع‌دوستی است که از فطرت او سرچشمه می‌گیرد و در بخش‌های مختلف صحیفه‌ی سجّادیه به آن اشاره شده است. برای مثال، دعای سی‌ونهم در بردارنده‌ی به‌ترین روش‌های مردم‌دوستی صادقانه است که با زبان نیایش بیان شده است.

ویژگی‌های منفی انسان در صحیفه

امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه در ضمن راز و نیازهای‌شان به ویژگی‌های منفی انسان اشاره فرموده و این‌که این ویژگی‌ها از نقاط ضعف انسان‌اند.

- **اسیر خویشتن:** یکی از نقاط ضعف انسان خطر غلبه‌ی خواست‌های حیوانی و هواهای نفسانی بر او و اسیرشدن در دام خویش‌تن است. امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه نیز در موارد مختلفی بر این نقطه‌ی ضعف بشر تأکید فرموده و نشان داده است که انسان چنان‌چه تسلیم هوای نفس شود اسیر خود خواهدگشت. به‌طور مثال، آن حضرت در دعایی از شرّ نفس به خداوند پناه می‌برد و دلیل این پناه‌جویی را کشش‌های همیشگی نفس به سوی بدی‌ها ذکر می‌فرماید.^۱

- **حسادت و تنگ‌نظری:** نقطه‌ی ضعف دیگر آدمی ناتوانی از تحمل و موقّیّت‌های دیگران است. برای مثال، امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه از این‌که خداوند داشته‌های او را از گزند حسودان مخفی داشته است او را سپاس می‌گوید و در جای دیگر از حضرت دوست تقاضا می‌کند که از آشکارشدن این نقطه‌ی ضعف او در هنگام روبه‌رو شدن با برخوردارهای دیگران جلوگیری فرماید.^۲

۱. دعای ۶۷/۴۷ و ۶۸.

۲. دعای ۲/۳۵ و ۳.

- **ناشکیبایی:** از ویژگی‌های منفی انسان فقدان بردباری در مقابل گناه، بلا، فقر، لذت و اطاعت خداوند و نیز ترجیح‌دادن منافع حرام کوتاه‌مدت بر منافع حلال بلندمدت است. امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه به این نقطه‌ی ضعف انسان اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که بشر از نظر بردباری و صبر دست‌خوش کاستی است.^۱

- **ضعف در برابر شهوت‌ها:** قرآن کریم با آن‌که انسان را جزو برترین موجودها معرفی می‌کند به ضعیف‌بودن او در برابر کشش‌های شهوانی هم اشاره کرده است. امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه هم بارها به این ضعف پرداخته و برای جبران آن از خداوند یاری طلبیده است.^۲

- **در بند آرزوها:** اگر میان آرزو، همت، توانایی و نیازهای موجود انسان هماهنگی پدید آید، به حرکت و تحوّل در او خواهدانجامید؛ ولی مشکل این است که بیش‌تر آرزوهای بشر دنیایی و دست‌نیافتنی است و هیچ سازگاری با توانش ندارد. امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه در مواردی به این نقطه‌ی ضعف انسان اشاره کرده‌اند.^۳

- **غرور و خودپسندی:** خودپسندی ضعف دیگر انسان است که امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه زیاد به آن اشاره نموده و حتی آثار آن را با زبان دعا و نیایش برشمرده است.^۴

- **جهل و نادانی:** امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه در دعای توبه بارها نشان می‌دهد که جهل و نادانی اصلی‌ترین علت گمراهی انسان است.^۵

۱. دعای ۱/۸ و دعای ۲/۲۲.

۲. دعای ۳/۹ و ۴ و دعای ۵/۹ و دعای ۷/۲۱.

۳. دعای ۸/۵۲ و دعای ۹/۵۲.

۴. دعای ۴/۱۷ و دعای ۳/۲۰.

۵. دعای ۲۱/۳۱.

- **در دام غفلت:** امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه در موارد مختلف به این ویژگی پرداخته و آن را زمینه‌ساز گمراهی و گناه‌کاری معرفی می‌کند. در فرازی نشان می‌دهد که غفلت، بشر را از هدف آفرینشش یعنی گام‌برداشتن در مسیر تکامل، بندگی حضرت حق، و عمل به مسئولیت‌هایش دور می‌کند.^۱

- **ناسپاسی و کفران:** امام سجّاد صلوات‌الله‌علیه در موارد مختلفی به این ویژگی آدمی اشاره کرده و نشان داده است که بشر چه در برابر نیکی‌های هم‌نوعانش و چه نسبت به نعمت‌های خداوند بسیار ناسپاس و قدرناشناس است و نیز با تعبیری عجیب زشتی این ویژگی را بیان می‌فرماید و او را مثل چهارپایان می‌داند.^۲

چه‌گونه است؟ آیا انسان یک موجود دوسرشتی است؟ نیمی از سرشتش نور است و نیمی ظلمت؟ حقیقت این است که این ویژگی‌های مثبت و منفی، یا به‌تر بگوییم مدح و ذم، از آن نیست که انسان یک موجود دوسرشتی است. انسان نیمی از سرشتش ستودنی است و نیم دیگر نکوهیدنی! نظر اسلام این است که انسان همه‌ی کمال‌ها را بالقوه دارد و باید آن‌ها را به فعلیت برساند؛ و این خود اوست که باید سازنده‌ی خویش‌تن باشد. شرط اصلی وصول انسان به کمال‌هایی که بالقوه دارد «ایمان» است. تقوا و عمل صالح و کوشش در راه خدا نیز از ایمان برمی‌خیزد و به وسیله‌ی ایمان است که علم از صورت یک ابزار ناروا در دست نفس اماره خارج می‌شود و به صورت یک ابزار مفید در می‌آید و انسان را نیل به سوی نفس مطمئنانه هدایت می‌کند.

۱. دعای ۵۳.

۲. دعای ۸/۱ و دعای ۹/۱.

ملائک چگونه به فساد انسان در زمین آگاهی یافتند؟

قبل از آدم، آدمیان دیگری در زمین و سیاره‌های دیگر وجود داشتند.^۱ ملائکه علم حضوری دارند. علم حضوری آن است که حقیقت معلوم نزد عالم حاضر باشد. پس حقیقت آدم نزد ملائک حاضر است. و آن‌ها می‌توانند حقیقت انسان را که مجموعه‌ی صفت‌های متعارض است مشاهده کنند. بنابراین، می‌توانند بفهمند موجودی که جامع چنین صفت‌هایی است، اگر زمینه‌ی آشکار کردن آن فراهم شود، آن صفت‌ها را ابراز خواهد کرد.

هم‌چنین ملائک فهمیدند که زندگی در زمین بدون شهوت و غضب امکان‌پذیر نیست. اگر موجودی شهوت و غضب نداشته باشد، زمینی

۱. هر موجود متحرکی یک هدفی دارد که باید به آن برسد. کلّ عالم مادّه از یک‌جایی شروع می‌شود و در یک‌جایی تمام می‌شود. اما به این شکل نیست که وقتی این عالم تمام شد و وارد عالم آخرت شدیم، دیگر عالم مادّه‌ای وجود ندارد. نه، این عالم ما است که تمام می‌شود، صورت عالم برچیده می‌شود، نظام و منظومه‌های شمسی و کهکشان‌ها به هم می‌خورند و همه‌ی این‌ها فرو می‌ریزند. اما مادّه‌ی اولیّه‌ی این عالم هم‌چنان وجود دارد. لذا بعد از این‌که این عالم فرو ریخت، دوباره از نو عالم دیگری برپا می‌شود و یک روند تکاملی را پیش می‌گیرد. میلیاردها سال ادامه می‌یابد و دوباره قیامتی دیگر برپا می‌شود. آن که تمام شد باز مادّه‌ی عالم وجود دارد. یک عالم تکاملی دیگری برپا می‌شود و باز آن هم یک قیامت دیگری خواهد داشت. گویا در سیاره‌ی زمین، ما هفتمین و آخرین نسل انسان هستیم. یعنی قیامتی که برای ما پیش خواهد آمد، آخرین قیامت موجودهای سیاره‌ی زمین خواهد بود. توجه داشته باشید طبق احادیث ائمه‌ی معصومین صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین، به غیر از سیاره‌ی زمین در بی‌نهایت سیاره‌های دیگر نیز موجودهای مکلف با شرایط و ویژگی‌های بسیار متفاوت زندگی می‌کنند و ممکن است آن عوالم به کلی ماهیت‌شان با این عالم تفاوت داشته باشد و در آن‌جا به جای انسان، یک موجودی با شکل دیگری باشد. اما چیزی که مسلم است در هر عالمی موجود، مکلف می‌باشد. بنابراین، این روند عالم، از ازل تا ابد ادامه داشته و خواهد داشت. در روایتی از امام محمدباقر صلوات‌الله‌علیه نقل شده که به جابرین‌بزید فرمود: گویا گمان می‌کنی خداوند فقط این عالم را آفرید و بس؛ و گمان می‌بری که خداوند بشری غیر از شما نیافریده است؟ آری به خدا قسم خداوند هزارهزار عالم و هزارهزار آدم آفرید و تو در آخر این عالم‌ها و آدم‌ها هستی. (حدیث: خصال، ج ۲، ص ۴۵۰ و نیز بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۸۳)

نیست، بلکه از ملائک است. ابزار اصلی در زمین نیز شهوت و غضب است. موجودی که در زمین زندگی می‌کند اگر شهوت نداشته باشد باقی نمی‌ماند، زیرا تمایلی به خوردن آب و غذا نخواهد داشت؛ و همچنین اگر غضب نداشته باشد، نسبت به حوادث، درگیری‌ها، مشکل‌ها و خطرهای خود دفاع نخواهد کرد و در نتیجه از میان خواهد رفت. به همین خاطر است که علمای اخلاق فرموده‌اند، قوه‌ی شهویه و غضبیه از قوای شریف آدمی است که سبب بقا و دوام انسان و در نتیجه برخورداری از لطف و رحمت پروردگار متعال می‌شود. نتیجه این که هر کس در زمین زندگی کند باید شهوت و غضب داشته باشد و البته در این صورت به‌طور غالب به فساد و خون‌ریزی مبتلا خواهد شد.

دلیل دیگر این که ملائک می‌دانستند که قالب انسان از عناصر چهارگانه یعنی خاک، باد، آب، و آتش است. خاک صفت سکون دارد و باد صفت حرکت. پس این دو ضد یکدیگرند! آتش بالا می‌رود و آب پایین، آتش گرم است و آب سرد. این دو نیز ضد یکدیگرند! بنابراین، وجود آدمی وجود اضداد است. در وجودی که اضداد با یکدیگر جمع شوند، درگیری و نزاع و ظلم و فساد حتمی خواهد بود.^۱

۶.

چرا ابلیس سجده نکرد؟

﴿فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾^۲؛ «پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید. پس فرشتگان همگی یک‌سره سجده کردند. جز ابلیس که خودداری کرد از این که با سجده‌کنندگان باشد».

۱. برگرفته از تقریر حجة الإسلام والمسلمین دکتر سیدمرتضی حسینی شاهرودی.

۲. سوره‌ی حجر، آیه‌های ۲۹، ۳۰، ۳۱.

برخی ملائکه هرگز مخاطب این آیه‌ها قرار نگرفتند؛ ایشان که ملائکه‌ی مهیم نام دارند، از همان ابتدا، خطاب الهی را متوجه نشدند تا به آن عمل کنند، ولی سایر ملائکه خطاب را متوجه شده و به آن عمل کردند. آیا شیطان هم مخاطب این آیه‌ها بود؟ و با توجه به آیه‌ی شریفه‌ی ﴿...كَانَ مِنَ الْجِنَّ...﴾^۱؛ «...که از جن بود...» آیا سایر اجنه هم مأمور به سجده بر آدم بودند یا خیر؟

شیطان از ملائکه نبود، ولی آن قدر سخت‌کوشی و جهاد با نفس کرد تا خود را به ملائکه رساند و از ایشان بالاتر رفت تا جایی که به مقام استادی آن‌ها رسید، به‌گونه‌ای که وقتی ملائک به سجده‌ی ابلیس می‌نگریستند دچار اعجاب می‌شدند! شیطان اهل جدّی‌بودن و تلاش است به‌طوری که اگر تصمیمی بگیرد به‌طور جدّی آن را دنبال می‌کند و یک لحظه هم از آن غافل نمی‌شود. به عنوان نمونه، آن‌گاه که ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲؛ «گفت پس به عزّت تو سوگند که همگی را از راه به در

می‌برم» به آن عمل کرد به‌گونه‌ای که به جز مخلصین (پاک‌دلان) کسی نیست که از دام شیطان رهیده باشد. عموم آدمیان اگر شهوت نداشته باشند کار نمی‌کنند، اما شیطان‌ها بدون شهوت و با غضب، پیوسته به دنبال وظیفه‌ی خود بوده و لحظه‌ای توقف و آرامش ندارند. آدمیان به دنبال آن هستند که کار سبک‌تری را قبول کنند یا کار خود را به راحت‌ترین شکل انجام دهند، ولی شیطان‌ها لحظه‌ای استراحت و تفریح ندارند و پیوسته به دنبال آن هستند تا وظیفه‌ای که به ایشان محوّل شده را به بهترین شکل ممکن انجام دهند.

پس بنابر یک نظر، ابلیس جزو ملائکه نبود، ولی از آن‌جا که با سعی و تلاش، خود را در زمره‌ی ملائکه رسانده بود، هر دستوری که به ملائکه

۱. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۰.

۲. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۸۲.

برسد به او هم رسیده است؛ بنابر این نظر، سایر اجنه که در زمین بودند مخاطب این فرموده‌ی الهی نبوده و مأمور به سجده نشدند؛ و آن‌جا که خداوند عزوجل به ابلیس خطاب می‌کند ﴿...أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾^۱؛ «...آیا تکبر نمودی یا از عالین (بلندمرتبه‌گان) هستی» به‌راستی آیا او از عالین بود؟ یعنی آیا می‌دانست که ذات‌مقدس‌خدا می‌خواهد در زمین خلیفه قرار دهد و لذا با سعی و تلاش، زمین و آسمان را پشت سر گذاشته و از ملکوت و جبروت هم پیشی گرفته تا به خلافت الهی در زمین دست پیدا کند؟! اگر ابلیس از عالین باشد که در اصل شایسته نیست بر آدم سجده کند. به عنوان نمونه، اگر خداوند به همه‌ی عالم هستی فرموده بود که بر آدم سجده کنند، آیا خاتم پیامبران، حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز باید او را سجده کند؟ خیر، زیرا سجده فقط مربوط به مادون است نسبت به مافوق! بنابراین، او از عالین نبود و به خاطر استکبار خود، از سجده بر آدم سر باز زد.

نظر دوم این است که خطاب خداوند به ملائک به عنوان اشرف موجوداتی بوده است که قابلیت سجده بر آدم را داشته‌اند. یعنی وقتی به بزرگان فرمود سجده کنید، کوچک‌ترها به طریق اولی باید سجده کنند. بنابراین، در آیه‌ی مبارکه‌ی ﴿...قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِينٍ﴾^۲؛ «گفت من از او به‌ترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی» اگر شیطان ابتدا گفته بود "مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی" و بعد گفته بود "من از او به‌ترم" نشانی از آن بود که از عالین است؛ چون همه‌ی هستی و کمالش را به خدا نسبت داده است. ولی او در واقع گفته "من به‌تر از اویم نه آن که تو مرا به‌تر آفریدی" و این نشان‌گر اوج استکبار اوست.

۱. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۵.

۲. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲.

نشان دیگر از استکبار او این است که کلمه‌ی «أنا» را به کار برد. انا فقط و فقط اختصاص به ذات باری تعالی دارد و هیچ کس جز او حق گفتن آن را ندارد.

در سوره‌ی مبارکه‌ی اسراء آیه‌ی ۶۱ آمده است که شیطان در پاسخ گفت ﴿...أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا﴾؛ «...آیا برای کسی که از گل آفریدی سجده کنم». این حتی بدتر از پاسخ قبلی است و نشان‌دهنده‌ی عمق استکبار است. اول آن که گفته است: من سجده نمی‌کنم؛ دوم آن که گفته است: من کسی را که از خاک باشد سجده نمی‌کنم اگر چه تو خلقش کرده باشی.

کلام عرفا این است که شیطان گفته این بی‌غیرتی است که بنده‌ای در حضور غیر ربّش سر فرود آورد. بنابراین، خدا در میان بندگان یک بنده‌ی باغیرت داشته است که می‌گوید در قهر الهی می‌سوزم ولی بر غیر سجده نمی‌کنم. برای همین است که مدت‌ها بعد، خداوند متعال به او گفت: اگر می‌خواهی توبه کنی برگرد. گفت: خداوندا برای بازگشت چه باید انجام دهم؟ خدا فرمود: قبر آدم را سجده کن. گفت: خود آدم را که حداقل به دست تو خلق شده بود سجده نکردم قبر او چیست؟ و سجده نکرد.

از جمله آیه‌های دیگری که نشان‌دهنده‌ی استکبار شیطان است، آن که خداوند به ابلیس فرمود: هبوط کن چون این‌جا جای تکبر نیست. آیه‌ی شریفه‌ی ﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾؛ «فرمود، از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی. پس بیرون شو که تو از صاغرین (خوارشدگان) هستی». صاغرین نقطه‌ی مقابل عالین است. ﴿فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ﴾ تعبیر اخیرش دو توجیه دارد. اول این که برو دیگر از چشم من افتادی. تعبیر

دیگر آن این است که همین الآن کوچکی و از عالین نیستی. (از قبل به او گفته بودند تو عالی هستی، اما با حرف‌هایش معلوم شد از عالین نیست).
کوچک است و کوچک حق خودبزرگ‌بینی ندارد. اظهار بزرگی برای کسی که بزرگ است هیچ مانعی ندارد! بزرگی برای خدا زیبنده است. ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ...﴾^۱؛ «اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمان‌روای پاک، سلامت [بخش و]، مؤمن، نگهبان، عزیز، جبار و متکبر [است]...». ذات اقدس اله متکبر است، ولی مانعی ندارد چون او بزرگ حقیقی است و او بزرگی خویش را آشکار می‌کند. بنابراین، چون ابلیس از صاغرین و کوچک‌ها است حق تکبر ندارد. علاوه بر این، نکته‌ی دقیق‌تر این‌که هر متکبری صاغر است، مگر آن‌که کبر و بزرگی عین ذاتش باشد.^۲
نکته‌ی پایان این بحث این‌که بدانیم مراد از سجده چیست؟ یکی از احتمال‌های قابل طرح این است که منظور از سجده همین سجده‌ی شرعی و در نتیجه قبله‌شدن آدم است. یعنی برآدم سجده کنید، اگرچه سجده برای خداوند جل جلاله انجام می‌شود. اگر سجده به‌طور صرف به معنای گذاشتن سر بر خاک باشد با بهشت تناسب ندارد، بدین خاطر که بهشت مانند دنیا نیست که اهل آن بر زمینی ایستاده باشند و برای آن‌که به‌طور کامل شکسته شوند سر را بر آن جایی قرار دهند که پا می‌گذارند. اگر سجده را به معنای حرمت‌نهادن و تسلیم‌بودن معنا کنیم می‌توان آدم را قبله خواند و شواهدی بر تأیید آن ارائه کرد.^۳

۱. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۳.

۲. ابلیس اگرچه مستکبر است، اما خدا را می‌شناسد و به توحید اقرار می‌کند.

۳. برگرفته از تقریر حجة الإسلام والمسلمین دکتر سیدمرتضی حسینی شاهرودی.

فلسفه‌ی آفرینش انسان^۱

موضوع فلسفه‌ی آفرینش انسان برای خیلی از افراد به خصوص نسل جوان مطرح است که هدف از خلقت انسان چیست؟^۲ اگر گفته شود که در خلقت هدفی در نظر گرفته نشده، در این صورت باید گفت که آفرینش او لغو و بی‌هدف بوده است در حالی که ساحت پاک ذات آفریدگار جهان از این نسبت پیراسته می‌باشد؛ و اگر تصور شود که خداوند او را برای هدف و مقصدی آفریده است، لازمه‌ی این سخن این است که حق تعالی برای رفع نیازی دست به آفرینش او زده است؛ در صورتی که خداوند رحمان از هر نوع احتیاج و نیاز مبرا و منزّه می‌باشد.

برای روشن‌شدن راز معمّای آفرینش انسان توجه به دو مطلب ضروری است: (۱) این سؤال در صورتی بدون پاسخ می‌ماند که دایره‌ی هستی را به جهان ماده منحصر نموده و وجود هستی را در نظام‌های مادّی و پدیده‌های طبیعی منحصر کنیم و مرگ را پایان زندگی بشر دانسته و عالمی به نام رستاخیز و سرایی به نام آخرت را نپذیریم. چنان که مکتب ماتریالیسم در برابر این پرسش عاجز و ناتوان است، زیرا جهان هستی را در ماده و پدیده‌های مادّی محصور ساخته است و به خدا و جهان دیگر اعتقاد ندارد. ولی کسانی هستند که زندگی مادّی را برای انسان منزلی از منازل زندگی بشر می‌دانند و به دنبال این جهان به سرای دیگری معتقدند که این جهان مقدمه‌ی جهان دیگر است و مرگ برای بشر پایان نیست بلکه روزه‌ای به جهان دیگر و پلی برای نیل به ابدیت است... در

۱. اگر انسان به شناخت واقعی فلسفه‌ی آفرینش خویش دست نیابد، بسیاری از مشکل‌ها و گرفتاری‌هایش هرگز حل نخواهد شد. برای آن که بتوان به این مهم دست یافت، باید خود را از زندگی طبیعی کنار کشید و از افقی بالاتر به آن نگریست. این شناخت به انسان‌ها این قدرت را می‌بخشد تا با یکدیگر مهربان‌تر و صمیمی‌تر زندگی کنند.

۲. یکی از علل شکست مکاتب غیراسلام بشری، از همین جا ناشی شده که پاسخ این سؤال را برای بشر مطرح نکرده‌اند.

مکتب این افراد پاسخ به این سؤال آسان است که هدف از خلقت انسان در این جهان، آماده کردن او برای یک زندگی ابدی و جاوید است که همانا هدف مطلوب و نهایی می باشد. (۲) هر انسان عاقل که کاری انجام می دهد برای هدفی است که به آن نیاز دارد، زیرا انسان موجودی است سراپا نیاز و احتیاج. به طور طبیعی برای تکامل و رفع نیازمندی های خود دست به کار و فعالیت می زند و در همه ی این کارها سود و تکامل خود را جست و جو می کند. بنابراین اعمال انسان به منظور هدفی انجام می گیرد و نتیجه ی آن جز تکامل روحی و جسمی او چیز دیگری نیست.

اما درباره ی ذات مقدس اله باید گفت هدف کارهای او با آن چه درباره ی انسان است به طور کامل فرق دارد. زیرا انسان برای رفع نیازش تلاش می کند و حال آن که خداوند بی نیاز و غنی است. از طرفی می دانیم کارهای پروردگار متعال بر طبق مصالح و حکمت است و ساحت او از کار لغو پیراسته است. در این صورت نتیجه می گیریم که، منظور او از آفرینش انسان رفع نیاز از خود نبوده و نتیجه ی خلقت به طور مسلم به خود انسان باز می گردد و هدف این است که انسان را به کمال شایسته ی خود برساند بدون این که رسانیدن انسان به عالی ترین درجه های تکامل نتیجه ای برای ذات پاک او داشته باشد.

با مطالعه ی جهان آفرینش، حقیقت برای مان روشن می شود و آن این که سراسر جهان مهد تکامل و پرورش موجودات است. انسان را آفریده است تا موجودی پست و ناچیز در مسیر تکامل خود به جایی برسد که دانا، توانا، قدرت مند، بارآده، متفکر، و عاقل گردد و با این کمال های محدود خود، نمایش گر کمال های نامحدود خداوند شود. قرآن مجید هدف نهایی از آفرینش انسان را سعادت جاویدان او در جهانی وسیع تر می داند و می فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا

تُرْجَعُونَ»^۱؛ «آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و این که شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید». مقصود این است که هدف از آفرینش انسان را نمی‌توان در چهارچوبه‌ی زندگی مادی پیدا نمود، بلکه باید آن را در جهان دیگر جست‌وجو کنیم.

و اگر در آیه‌ی کریمه‌ی ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۲؛ «و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند»، هدف از آفرینش انسان را عبادت و بندگی خدا معرفی می‌کند، به این معنا نیست که خداوند متعال نیازی به اطاعت بندگان دارد،^۳ بلکه مقصود این است که بشر از طریق بندگی و پیروی از دستورات خدا و شناسایی او به کمال خود که زاییده‌ی پیروی از فرمان‌های اوست برسد و از این مجرا به سعادت ابدی نایل آید. اگر بیان شود چرا خداوند عزوجل همه‌ی این کمال‌ها را یک‌جا به انسان نداده و او را نیازمند آفریده است، جواب این است که، یک شیوه‌ی اخلاقی در صورتی پسندیده و قابل ستایش است و کمال محسوب می‌شود که انسان با آزادی و اختیار و اراده‌ی خود آن را به دست آورد و اگر کمالی به صورت اجبار و ناخواسته در درون انسان پدید آید هرگز یک فضیلت اخلاقی و ملاک برتری شمرده نخواهد شد. بنابراین انسان برای رسیدن به تکامل روحی باید راه فضیلت را آزادانه با پای خود بپیماید.^۴

۱. سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۱۱۵.

۲. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۳. حضرت علی صلوات‌الله‌علیه در نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳ می‌فرماید: خداوند سبحان خلاق را آفرید در حالی که از اطاعت آن‌ها بی‌نیاز و از معصیت‌شان در امان بود، زیرا نه نافرمانی گناه‌کاران به او زیان می‌رساند و نه اطاعت افراد مطیع به او نفعی می‌بخشد.

۴. بخش «پرسش و پاسخ»، پایگاه اطلاع‌رسانی حجة‌الاسلام‌والمسلمین حسین انصاریان.

خداوند چرا می‌خواهد انسان به کمال برسد؟

قبل از پاسخ توجه به دو نکته در مورد کارهای خداوند ضروری است. الف) کمال‌های انسانی بر دو قسم است. اول، کمال‌های اعتباری از قبیل داشتن ثروت و جایگاه و مقام اجتماعی. دوم، کمال‌های حقیقی از قبیل داشتن علم و صفت‌های اخلاقی و جمال ظاهری و معنوی.^۱ داشتن و نداشتن کمال‌های اعتباری برای گوهر انسانی نقص محسوب نمی‌شود و تأثیری در انسانیت انسان ندارد و از این‌رو افراد از نظر علاقه‌مندی به آن متفاوت‌اند. اما کمال‌های حقیقی در قوت انسانیت انسان تأثیر دارد و هر انسانی بر حسب فطرت الهی خود به آن علاقه‌مند است؛ و اگر کسی این علاقه‌ی قلبی و میل باطنی را انکار نماید یا انکار او فقط در حدّ زبان است ولی قلب او زبان را تصدیق نمی‌نماید و یا مسأله به گونه‌ای بر او مشتبه شده است.^۲

کمالی را که خداوند جلّ جلاله می‌خواهد انسان به آن برسد از نوع کمال‌های حقیقی است و این، همان کمال آخری محسوب می‌شود. واضح است هیچ انسانی نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد؛ چون به‌صورت فطری طالب این نوع از کمال‌ها از قبیل جاودانگی، بهره‌مندی از انواع نعمت‌ها و لذت بردن از زندگی و... است و خداوند تعالی شأنه از

۱. انسان‌ها برای رسیدن به کمال، ایده‌آل خاصی را در زندگی خود برمی‌گزینند. این ایده‌آل‌ها به شش دسته تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: علم و دانش، رفاه و آسایش، مال و ثروت، عشق و زیبایی، مقام‌جویی و شهرت‌طلبی، خوش‌گذرانی و لذت‌جویی. اما بهترین ایده‌آل از نظر اسلام ایده‌آلی است که از این ویژگی‌ها برخوردار باشد: الف) مسائل اساسی بشر (برای مثال، از کجا آمده‌ام؟ برای چه آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟) را پاسخ‌گو باشد. ب) علاوه بر دارا بودن مجموعه‌ای از صفت‌های مثبت، از هر نقصی مبرا باشد. ج) انسان را به‌سوی سازندگی و مفیدبودن برای جامعه هدایت کند. د) از میان‌رفتنی و قابل‌ورشکستگی نباشد. ه) منطقی و باثبات باشد.

۲. مجموعه‌ی آثار، شهید مرتضی مطهری، ج ۳، ص ۵۰۱.

طریق پیامبران و امامان صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین راه وصول به این کمال‌ها را برای انسان تسهیل کرده است.

ب) اعتقاد به حکمت الهی جزو اعتقادهای ما است و در جای خود مبرهن شده است. خداوند حکیم است و کارهای او بر اساس حکمت، علم، عدل، و مصلحت در نظام خلقت صورت می‌گیرد و هر چیزی را برای هدفی آفریده است، چه ما به اهداف الهی آگاه باشیم چه نباشیم. این نکته مسلم است که ما بشر، محدودیم؛ نه از نظام خلقت آگاهی کامل داریم و نه از اسرار خلقت! عدم اطلاع ما از اسرار خلقت نیز نشانه‌ی بیهوده بودن خلقت نیست؛ چون آفریدگار جهان حکیم علی‌الإطلاق است و هیچ کاری از او بدون حکمت صادر نمی‌شود. بر این اساس اگر هدف از کمال انسان برای ما به خوبی توجیه نشود، منافات با حکمت‌الله ندارد چون نقص در علم ما است.

با توجه به این نکته جواب پرسش شما این است.

۶۹ ۱- سؤال نموده‌اید چرا خداوند انسان را برای رسیدن به کمال خلق کرده و می‌خواهد به کمال برسد؟ ما در مقابل، این پرسش را از شما داریم. اگر ایزد توانا انسان را برای رسیدن به کمال خلق نکند و نخواهد که او به کمال برسد، پس چه کند؟ لابد خواهید گفت برای رسیدن به نقصان و ذالت اخلاقی خلق نماید و از او بخواهد به سمت دنائت، پستی و رذایل اخلاقی سیر کند.

قضیه دو شق بیش‌تر ندارد. یا برای رسیدن به کمال می‌آفریند یا برای رسیدن به نقصان. و یا، نه برای این و نه برای آن. شق سوم با حکمت خدای تعالی شأنه سازگار نیست، چون خلقت بدون هدف خواهد شد. در صورت نپذیرفتن شق اول، پس شق دوم باقی می‌ماند. اول، آیا فطرت شما می‌پذیرد که یک چنین خلقتی صورت بگیرد؟ شما در کارهای خود از جمله تحصیل‌تان آیا می‌خواهید روزبه‌روز پیشرفت داشته

باشید و کمال پیدا کنید و یا بدتر شوید؟ دوم این که خداوند موجودی را برای رسیدن به کمال خلق نکند، با خدایی او سازگار نیست. بنابراین لازمه‌ی کمال مطلق بودن او آن است که نظام هستی را همانند یک نقاش هنرمند و چیره‌دست به صورت احسن بیافریند و انسان را برای وصول به کمال خلق کند و از او بخواهد با اختیار خود طی طریق نموده و به کمال برسد.

۲- اگر منظور شما این است که هدف و غرض خداوند حکیم از رساندن انسان به کمال چیست؟ پاسخ این است که قضیه دو بعد دارد. یک بعد آن مربوط به انسان است که به عنوان عامل پذیرای کمال است و بعد دیگر آن مربوط به خداوند است که به عنوان عامل مفیض کمال می‌باشد. اما نسبت به انسان، به مقتضای این که خداوند فیاض علی‌الاطلاق و غنی بالذات است، هدف خداوند بی‌نیاز از خلقت انسان‌ها این نیست که نفعی عاید او شود، زیرا او نیازی ندارد؛ بلکه هدف او نفع‌رساندن به انسان است. او می‌خواهد انسان به کمال برسد و بدین طریق مستحق پاداش‌های الهی گردد.^۱

۷۰

هدف اصلی خداوند از خلقت انسان

از دیدگاه فلسفی عاملی که باعث اراده‌ی ذات‌باری‌تعالی به ایجاد اشیا گردید، حبّ الله بر ذات خویش است که ایجاب نمود موجودهایی بیافریند و کمال خود را به مرحله‌ی ظهور قرار دهد.^۲ خداوند بزرگ در حدیث شریف قدسی می‌فرماید: «من کنز مخفی بودم، پس دوست داشتم شناخته شوم (ظهور یابم)، فلذا خلق را ایجاد کردم». این هدف هرچند با

۱. الهیات، جعفر سبحانی، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲. از آن جایی که حق تعالی هم دارای کمال‌های بی‌نهایت است و هم کمال‌های خود را درک می‌کند، پس عشق و ابتهاج وی به ذاتش، بالاتر از هرگونه عشق و ابتهاج است.

خلقت هر موجودی تأمین می‌شود، چون هر موجودی عارف به خداوند و مسبّح اوست، ولی در خلقت انسان عنایت ویژه‌ای صورت گرفته است و آن این‌که از آن‌جایی که خداوند واجد جمیع کمال‌ها است، تمام صفتهای کمال از قبیل علم، قدرت، حکمت، عدل و... را دارد و با توجّه به حبّ الله به ذاتش، اراده‌ی الهی به این امر تعلّق گرفت که مظهر و نماینده‌ای همانند خود در زمین ایجاد کند که در صفتهای کمال همانند او باشد، بنابراین انسان را آفرید.^۱ واضح است خداوند تبارک و تعالی موجودی را که با این هدف آفریده است، همان‌گونه حبّ به ذات حق ایجاب کرد او را بیافریند، حبّ الهی به صفتهای و کمال‌هایش ایجاب می‌نماید که انسان با اختیار خود به کمال‌های ذات اقدس اله نایل آید و همانند او مظهر علم، قدرت، حکمت، عدل و... باشد و صحنه‌ی بروز این کمال‌ها، روز قیامت خواهد بود.

امام خمینی رحمه الله علیه در کتاب مصباح‌الهدایه این روایت را آورده است که در روز قیامت نامه‌ای از خداوند به بهشتیان به این مضمون می‌رسد: «از خداوند حیّ و قیوم و جاویدان به انسان حیّ و قیوم و جاویدان. هرگاه من اراده‌ی ایجاد و تحقّق چیزی را می‌کنم آن شیء موجود می‌گردد، اکنون تو را نیز به گونه‌ای قرار دادم که هرگاه ایجاد شیء را اراده کنی آن شیء ایجاد می‌شود.»^۲

بنابراین، هدف حقیقی از رسیدن انسان به مراتب وجودی والا، حبّ خداوند به صفتهایش است که می‌خواهد مثال و مظهری همانند خود که دارای علم، قدرت، حکمت، عدل، و ... باشد، در عالم ایجاد کند تا در جوار

۱. تفسیر تسنیم، عبدالله جوادی آملی، ج ۳، ص ۹۳.

۲. مصباح‌الهدایه، امام خمینی، نور ۱۳، ص ۵۳.

قرب خداوند باشد؛ و وصول به این مقام جز از طریق ولایت چهارده معصوم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین امکان‌پذیر نخواهد بود.^۱

انسان، جامع تمام عوالم

عالم عقل عالم فرشته‌هایی نظیر جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل علیهم‌السلام است. پایین‌تر از این، عالم برزخ است که یک‌سری موجودها آن‌جا هستند که در واقع آن‌ها نیز ملائک هستند. پایین‌تر از آن، عالم دنیا است که موجودهایی در این مرحله خلق شدند. یعنی هرچه پایین‌تر می‌آییم مرتبه‌ی وجودی موجودها ضعیف‌تر می‌شود. این‌که بیان می‌شود

۱. خداوند اولین چیزی که خلق کرد، نور حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و البته چهارده معصوم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین همگی در ذات و صفات، از همین نور و در واقع یک حقیقت هستند که از ابتدای خلقت تا ابد به صورت نور حضور دارند و علاوه‌بر انسان‌های سیاره‌ی زمین، از طرف خداوند بر موجودهای مکلف دیگر سیاره‌های بی‌شمار عالم، نیز احاطه‌ی کامل دارند. هدف خداوند از حضور چهارده معصوم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین، رسیدن انسان از طریق آن‌ها به قرب الهی است. انسان فقط با تمسک به ائمه‌ی معصومین صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین می‌تواند به قرب خدا برسد و هرچه این رشته‌های اتصال بیشتر باشد راه‌های رسیدن به درجه‌ی قرب الهی بیشتر می‌شود و جز آن هیچ راه قرب به خدا وجود ندارد، ولو برای انبیای اوالوالعزم علیهم‌السلام. اگر اعمال افزون و مضاعف می‌شود، در دستگاه نبی اکرم و ائمه‌ی معصومین صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین افزایش می‌یابد. اگر عبادات مقبول می‌شود و یک‌شب، بیش از هزارماه بار می‌دهد، معنای آن قرب به درگاه ولی‌خدا صلوات‌الله‌علیه است؛ و انسان به میزان معرفت و تقریبی که به چهارده معصوم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین دارد، به همان میزان قرآن را می‌فهمد، شب قدر را درک می‌کند، مقام عبودیت برایش حاصل می‌شود، و ... بنابراین، هیچ عبادتی بیرون از دستگاه چهارده معصوم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین وجود ندارد! درجه‌های قرب خدا، همان درجه‌های قرب به درگاه چهارده معصوم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین است که انسان، مقام نورانیت آن‌ها (نورانیت ولایت الهیه) را می‌شناسد. یعنی نور ولایت الهیه در قلبش تنزل پیدا می‌کند و وجودش نورانی به نور می‌شود. پس هیچ‌چیز به امت نمی‌رسد، جز از طریق چهارده معصوم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین. امام علی بن موسی الرضا صلوات‌الله‌علیه در وصف و منزلت واقعی امام فرمود: «امام مانند خورشید نورافشانی است که نورش عالم را فرا می‌گیرد و در جایگاهی قرار دارد که دست‌ها و چشم‌ها به آستانش نمی‌رسد.» (حدیث: اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۰)

موجوده‌های عالم ما مادی هستند، رنگ دارند، شکل دارند، این‌ها به دلیل محدودیت‌شان است نه به خاطر کمال‌ها! این‌ها در واقع وضوح عدمی است. هر چه بالاتر می‌رویم شکل و رنگ در این‌ها برچیده می‌شود. در عالم عقل، ملائک نه شکل دارند، نه رنگ، نه زمان، و نه مکان. در انسان هم همین‌طور است. عالم خیال نسبت به عالم عقل ناقص‌تر است. لذا شما در خیال‌تان شکل و رنگ دارید، در حالی که در عالم عقل به این صورت نیست. موجودهای عقلی را تصور کنید. به عنوان مثال، وقتی شما مفهوم انسان را تصور می‌کنید نه پا دارد، نه دست، نه شکل و نه رنگ. مفهوم انسان یک مفهوم به‌تمام مجرد است. ولی اگر در واقع شکل داشت وقتی شما به مرد می‌گویید انسان، دیگر به زن انسان نمی‌گفتید. این در حالی است که سیاه انسان است، سفید انسان است، بچه انسان است و غیره. انسان موجودی است که بر همه‌ی این‌ها صدق می‌کند اما هیچ‌کدام از این‌ها هم نیست. ملائک این‌چنین موجوداتی هستند. اما انسان موجودی است هم مادی و هم برزخی، هم عقلی و هم مافوق این مقام را دارد. انسان جامع تمام این‌ها است. انسان جسم دارد که نماینده‌ی عالم دنیا است، قوه‌ی خیال دارد که نماینده‌ی عالم برزخ است، قوه‌ی عقل دارد که نماینده‌ی عالم عقل است، بالاتر از این‌ها روح دارد که نماینده‌ی عالم اعیان ثابته و بالاتر از آن عالم اسماء‌الله و برتر از آن انسان حقیقتی دارد به نام «من» که با مقام احدیت هم‌سنخ و هم‌ردیف است.^۱ بی‌راه نیست اگر گفته شود انسان کوچک‌شده‌ی کل هستی است!

انسان یعنی تمام هستی. البتّه به شرطی که بالفعل شود و تمام این مراتب را طی کند و به حقیقت خودش برگردد. اگر سؤال نمایید خدای عزوجل انسان را در بهشت خلق می‌کرد و به عالم دنیا نمی‌آورد، معنایش

۱. بالاتر از مقام احدیت، مقام احدیت است که جایگاه چهارده‌معصوم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین است.

این است که خدا می‌توانست کامل‌تر از این خلق کند و خلق نکرد. کامل‌ترین آن، این است که تمام عوالم در انسان جمع هستند. خداوند در بهشت موجودهایی خلق کرده است. در نهایت ما می‌شدیم حورالعین. اگر ما را در عالم عقل خلق می‌کرد، در نهایت می‌شدیم ملائکه! و چیزی بیش‌تر و برتر از آن‌ها نمی‌شدیم. در حالی که انسان موجودی است در تمام عوالم؛ از خدا تا خدا. انسان تنها موجودی است که تمام هستی در آن وجود دارد و موجودهای دیگر هر کدام بخشی از هستی را شامل‌اند. وقتی انسان بالاتر از بهشت می‌تواند برود، و در حقیقت می‌تواند بهشت‌آفرین شود، چرا بالاتر از آن نرود؟ انسان به جایی می‌رسد که بهشت از او برمی‌خیزد، نه این‌که او به بهشت برود. وی دیگران را نیز به بهشت می‌آورد. شهدا و علمای ربّانی که مقام شفاعت دارند، معنایش همین است. یعنی این‌ها مافوق بهشت هستند و دیگران را به بهشت خود می‌برند. بهشت‌رفتن در واقع هنر نیست. بالاتر از بهشت‌رفتن هنر انسان است. چراکه خیلی از حیوان‌ها هم به بهشت تشریف خواهند برد. اما حقیقت این است بالاتر از بهشت و مافوق بهشت، مطلوب انسان است.^۱

۷۴

دیدگاه عرفان نسبت به آفرینش انسان

امیرالمؤمنین علی صلوات‌الله‌علیه فرمود: «خداوند رحمت کند آن انسانی که آن‌چه را لازم است، برای نفس خود تهیه کند و خویش‌تن را برای قبرش مستعد و آماده سازد. آن انسانی که بداند از کدام مبدأ آمده و در کدام راه است و به سوی کدام مقصد بازگشت می‌نماید.»^۲

ز کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر ننمایی وطنم

۱. کنفرانس پرسمان (نهاد رهبری در دانشگاه‌ها)، حجّة‌الإسلام احد ایمانی، ۱۳۸۶/۱۲/۱.

۲. اعلام‌الدین، حسن دیلمی، ص ۳۴۴.

مولانا چه خوب توانسته است این کلام نورانی را با زبان هنر در شعر بیان کند؛ ز کجا آمده‌ام؟ (من این)، آمدنم بهر چه بود؟ (فی این)، به کجا می‌روم آخر نمایمی وطنم؟ (إلی این).
به گفته‌ی ژان فوارستی اقتصاددان آلمانی، هر چه بشر ترقی می‌کند، این سؤال بیش‌تر مطرح می‌شود که چرا باید بمیرد و منظور از این آمدن و رفتن چیست؟ و به قول سقراط، زندگی بررسی‌نشده ارزش زیستن ندارد.

عرفان اسلامی در پاسخ به این پرسش به جلوه‌های زیر اشاره می‌کند.
۱. حَبِّ ذَاتٍ : هدف از آفرینش، خود ذات حق تعالی است. چون او خود را دوست دارد، ایجاب می‌کند تا صفت‌هایش تجلی کند.^۱
ذات اقدس اله وقتی خواست ذاتش تجلی کند عشق پیدا شد و به همه‌ی عالم و آدم آتش زد و عالم و آدم به سوی او عاشقانه در حرکت‌اند.
﴿...إِنَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾^۲؛ «...هشدار که [همه‌ی] کارها به خدا باز می‌گردد».

فعل مضارع افاده استمرار می‌کند، یعنی برگشت امور به خدای متعال دائمی است.^۳ پس تمام جهان به سوی آن هدف در سیلان و جریان‌اند و ما چه بخواهیم، چه نخواهیم، چه بدانیم، چه ندانیم رو به سوی آن هدف و غایت، داریم.
﴿وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولَّوْا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ...﴾^۴؛ «و مشرق و مغرب از آن خداست. پس به هر سو رو کنید، آن جا روی [به] خداست...».

۱. رجوع کنید: معارف قرآن، محمدتقی مصباح یزدی، ص ۱۵۹.

۲. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۳.

۳. تفسیر المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، ج ۱۸، ص ۸۱.

۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

۲. **استجلا:** جلا به معنای درخوددیدن است؛ مانند دیدن خود در آینه و استجلا یعنی این که حضرت حق، کمالات خود را بیرون می‌ریزد تا خود را مشاهده کند و کمال این استجلا تنها در انسان کامل نمایان می‌شود؛ یعنی تنها انسان است که مظهر تمام حق است و خداوند در او کمال‌های خود را می‌بیند و همان است که بار سنگین امانت الهی را به دوش کشید.^۱

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۲؛ «ما امانت الهی و بار تکلیف را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراس‌ناک شدند، و انسان آن را برداشت، به‌راستی او ستم‌گری نادان بود».

۳. **شناخت جهان:** هدف آفرینش انسان آن است که او جهان را با دیدگاه الهی ببیند و بشناسد.

خداوند بزرگ در قرآن عظیم می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾^۳؛ «خداوند همان کسی است که هفت آسمان و همانند آن هفت زمین آفرید. او فرمان [خود را] در میان آن‌ها فرود می‌آورد تا بدانید که خدا بر هر چیزی توانا است، و به‌راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است».

اعتقاد به خدایی که علم و قدرتش نامتناهی است، برای ما سازنده است، چراکه او همه چیز عالم است. پس مواظبیم که آلوده نشویم و چون

۱. درس‌های عرفان نظری، یدالله یزدان‌پناه، جلسه‌ی ۸۴، ص ۱۷.

۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲.

۳. سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۱۲.

به همه چیز تواناست، مواظبیم کارها را با او در میان بگذاریم و فقط از او کمک بخواهیم.^۱

۴. عبادت پروردگار^۲ : آفرینش انسان برای این است که بندگی کند و خداپرست شود و غیر خدا را نپرستد.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۳؛ «و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند».

در این آیه، عبارت ﴿إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ دال بر این است که «خلق عابد خدا باشند نه این که خدا مبعود خلق باشد»، چراکه آیه می‌فرماید، تا مرا بپرستند نه آن که من پرستش شوم.

پرستش تنها به انجام عبادت‌هایی چون نماز و روزه ختم نمی‌شود، بلکه حقیقت بندگی آن است که انسان تنها خدا را بپرستد و در زندگی خویش تکیه‌گاهی جز خدا نداشته باشد و کانون امیدش را او بداند.^۴ به عبارتی هر حرکت و رفتار شایسته‌ای که از انسان صورت بگیرد، اگر از انگیزه و نیت خدایی برخوردار باشد، عبادت محسوب می‌شود و در این صورت خور و خواب، درس و کار همه یک‌پارچه نور و نماز و حمد و قل‌هوالله می‌شود.

۵. امتحان و آزمایش : خداوند حکیم و مهربان زمینه‌سازی می‌کند و آدمی را بر سر دوراهی قرار می‌دهد تا آن چه در نهانش است به ظهور و فعلیت برسد.

۱. توصیّه و پرسش‌ها و پاسخ‌ها، عبدالله جوادی آملی، ص ۵۹.

۲. عبادت یعنی انسان به تصفیّه و تزکیّه‌ی درون پرداخته و با انتخاب‌ها و گزینش‌های خویش، مراحل کمال را طی کرده و به سوی کمال مطلق گام بردارد.

۳. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۴. تفسیر المیزان، سیّد محمدحسین طباطبایی، ج ۱۸، ص ۳۹۲.

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْغَفُورُ﴾^۱؛ «همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که
کدامتان نیکوکارترید، و اوست ارجمند آمرزنده».

۶. قرب و رحمت الهی: هدف از آفرینش انسان وصال به رحمت و
قرب الهی است.

﴿...وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ...﴾^۲؛
«...مردم پیوسته در اختلاف‌اند، مگر این که پروردگار تو به آن‌ها رحم
کرده و برای همین [رحمت است که] آن‌ها را آفریده است...».

اهداف شش‌گانه‌ی اخیر را می‌توان در یک هدف جمع کرد. به این
بیان که خداوند تعالی شأنه به انسان اختیار داده و او را بر سر دوراهی قرار
داده است تا با انتخاب خود، راه شناخت و پرستش خدا را برگزیند و در
سایه‌ی آن به رحمت الهی دست یابد و به سعادت برسد؛ و چون هرگونه
رحمتی در نزدیکی به خداست، از این‌رو می‌توان گفت، هدف نهایی از
آفرینش انسان همان نزدیکی به خدا یا قرب الهی است. امتحان انسان و
عبادت خدا هر یک وسیله‌ای برای رسیدن به این هدف نهایی هستند.^۳

۷۸

چرا آزمایش الهی؟

این که گفته می‌شود خداوند منان انسان را آفرید که برای مثال، مورد
آزمایش قرار گیرد، عبادت کند و امثال این تعابیر، در واقع حقایقی است
که به زبان ساده بیان شده‌اند و هرکس به اندازه‌ی فهم، معلومات، و
مرتبه‌ی وجودی خودش از آن برداشت می‌کند. یک فیلسوف، متکلم،
عارف، و غیره وقتی صحبت می‌کند هرکسی متوجه نمی‌شود که چه

۱. سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۲.

۲. سوره‌ی هود، آیه‌های ۱۱۸ و ۱۱۹.

۳. برگرفته از مجله‌ی صباح، شماره‌های ۹ و ۱۰، راز آفرینش، محمدرضا متقیان.

می‌گویند. اما یک پیامبر وقتی صحبت می‌کند، همه‌ی مردم صحبت‌های او را درک می‌کنند. یک فیلسوف به اندازه‌ی خودش درک می‌کند، برتر از او یک متکلم هم به اندازه‌ی خودش و بالاتر از او یک عارف هم به اندازه‌ی خودش بهره‌مند می‌شود.^۱ اما برای ما انسان‌ها چنین صحبت‌کردنی (همانند پیامبران) ممکن نیست. این‌که گفته می‌شود انسان برای امتحان خلق شده است، امتحان برای ما که در سطوح پایین هستیم یک معنایی دارد، برای فیلسوف معنای دیگری و برای عارف معنایی متفاوت خواهد داشت. امتحان یک حقیقت دیگری است. امتحان به این معنا است که برای نمونه، یک سنگ طلا را از کوه می‌آورند و در کوره‌ی آتش ذوب می‌کنند و ناخالصی‌هایش را می‌گیرند؛ دوباره ذوب می‌کنند و یک‌سری ناخالصی‌هایش را می‌گیرند. این‌قدر این ذوب‌کردن و جداکردن ناخالصی‌ها انجام می‌گیرد تا جایی که طلای ناب از این سنگ بیرون می‌آید. بنابراین متوجه خواهیم شد معنای امتحان این است که انسان در دنیا با نقایص و محدودیت‌هایی که به هر جهت آمیخته شده، با یک‌سری امتحان‌ها از طرف خداوند روبه‌رو می‌شود تا او خالص شده و به همان رتبه‌ی اول خودش برگردد. اما تفاوت آن رتبه‌ی اول قبل از خلقتش با الآن او این است که وقتی برمی‌گردد، این خودش است که این کمال را طی کرده است. اگر خداوند او را در همان کمال اولیّه‌اش می‌آفرید، در نهایت مثل ملائک می‌شد و هیچ‌گاه از این‌که به این شکل هست و این کمال‌ها را دارد، لذت نمی‌برد. اما وقتی که خودش با طی این مراتب برمی‌گردد، این جایگاه برایش یعنی جنت و لذت! چون با اراده‌ی خودش

۱. تفاوت فیلسوف، متکلم، و عارف در این است که، فیلسوفان امور را فقط بر اساس استناد عقلی به اثبات می‌رسانند؛ اما متکلمان، مسائل عقلی را با توجه به مسائل شرعی تبیین می‌کنند. اما در این میان عارفان پیروزتر هستند، چراکه آن‌ها ابتدا سال‌ها با گوشه‌نشینی و توجه به خدا، نفس خود را تزکیه می‌کنند، آن‌گاه از علوم آماده‌ی فیلسوفان و متکلمان بهره‌مند می‌شوند.

به این مقام که باید می‌رسید، رسیده است؛ و این برای اهل جهنم عذاب است؛ چون حقیقت خودشان را مشاهده می‌کنند که می‌توانسته‌اند به آن برگردند ولی برنگشته‌اند. در واقع تمام عذاب‌های جهنم نموده‌های گوناگون همین یک حقیقت است.^۱

چرا برای عبادت خلق شده‌ایم؟

همه‌ی موجودها برای عبادت خلق شده‌اند. درست است که پرنده یا درخت کمالی دارد و به آن می‌رسد، اما به کمال رسیدن آن‌ها، عین عبادت‌شان است. عبادت یعنی دنبال کمال خود رفتن و کمال خود را در خدا دیدن! وقتی موجودی به سمت کمال خودش سیر می‌کند، درک می‌کند که کمال او در خداوند است و حق تعالی جامع جمیع کمال‌ها است. پس هر کمالی که انسان به دنبالش است، به‌طور یقین در خدا وجود دارد. پس هر موجودی به سمت خداوند حرکت می‌کند. این را پرنده یا درخت با تمام وجودش ادراک می‌کند که دارد به سمت خدا می‌رود. انسان این را به راحتی نمی‌فهمد. عده‌ی کمی از انسان‌ها هستند که با تمام وجودشان و نه در لفظ می‌گویند *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*. اما یک موجودی نظیر درخت این را با تمام وجودش ادراک می‌کند که دارد به سوی خداوند می‌رود و کمالش در ذات مقدس اله است. ملائک هم می‌دانند که هر کمالی دارند، کمال خداوند است که در آن‌ها ظهور پیدا کرده است؛ بنابراین آن‌ها به سوی کمال‌شان نمی‌روند. به این ترتیب، فرشته‌ها به‌طور دائم در حال عبادت‌اند. پرنده، درخت و بقیه‌ی موجودها نیز به‌طور دائم در حال عبادت‌اند، صبح تا شام. آیه‌های شریفه‌ی *﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾*^۲؛ «آن‌چه در آسمان‌ها

۸۰

۱. کنفرانس پرسمان (نهاد رهبری در دانشگاه‌ها)، حجّة الإسلام احد ایمانی، ۱۳۸۶/۱۲/۱.

۲. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱.

و زمین است، خدا را به پاکی می ستایند، و اوست ارج مند حکیم» و ﴿وَسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ...﴾^۱؛ «و رعد، به حمد او، و فرشتگان از بیمش تسبیح می گویند...» گواه بر این است که همه ی موجودها مشغول ستایش پروردگار هستند. قرآن مجید عبادت رعد و برق را در کنار عبادت ملائکه می آورد نه در کنار عبادت انسان! یعنی رعد و برق با تمام وجودش و به طور دائم در حال عبادت است.

هم چنین ایزد یکتا در آیه ی کریمه ی ﴿... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾^۲؛ «... و هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می گوید ولی شما تسبیح آن ها را در نمی یابید...» به انسان ها می گوید شما درک نمی کنید، اما آن ها با تمام وجود در حال تسبیح و عبادت اند. همه ی موجودها با اختیار عبادت می کنند اما نه اختیار به آن معنا که در انسان مطرح است. بنابراین حتی وجود تکوینی انسان به این معنا هم در حال عبادت است. حتی وجود کافر و ابلیس! اما در انسان و جن عبادت به معنای خاصی می باشد که عبادت تشریحی نام دارد. این نوع عبادت در غیر این دو موجود نیست. به این معنا که انسان باید عبادت کند تا به کمال خودش برسد. بقیه ی موجودها با همان کمال ذاتی و تکوینی شان به کمال شان می رسند. کمال لایق و حقیقی انسان و جن فقط با عبادت تشریحی حاصل می شود.^۳

امام حسین بن علی صلوات الله علیه فرمود: «ای مردم! خداوند بزرگ، بندگانش را نیافرید جز برای این که او را بشناسند و پس از شناختن، او را

۱. سوره ی رعد، آیه ی ۱۳.

۲. سوره ی اسراء، آیه ی ۴۴.

۳. انسان با حرکت تکوینی و ذاتی به کمال می رسد اما نه به کمال انسانی خودش، بلکه به کمال حیوانی خودش می رسد و مثل یک حیوان در عالم برزخ وارد می شود و در جمع حیوانات هم محشور می شود.

پرستش نمایند و آن‌گاه که او را عبادت کنند، از بندگی غیر او آزاد شوند».

خداوند چرا می‌آفریند؟

در نظام پیچیده‌ی هستی اندیشه‌ی انسان هم‌واره زیر بررسی این سؤال‌ها است، خداوند چرا می‌آفریند؟ چرا من را آفرید؟ چرا دیگری را نیافرید؟ چرا به این شکل آفرید؟

این برمی‌گردد به وجود ذات مقدس حق تعالی! خداوند به اصطلاح فلاسفه فاعل به تجلی است. یعنی این‌طور نیست که خداوند کاری را انجام می‌دهد که به کمالی برسد. بلکه خدای تعالی شأنه داشته‌های خودش را اظهار می‌کند. خدا علت تامه‌ی عالم هستی است و وقتی علت تامه وجود دارد، معلول بدون چون و چرا وجود خواهد داشت. در واقع محال است علت تامه‌ی چیزی باشد اما معلول آن چیز نباشد. بنابر این خداوند هست پس همه‌ی موجودها باید باشند. پس خداوند هیچ هدفی از آفرینش، غیر از خود آفرینش و ظهور ندارد. یعنی چون خودش هست، عالم هم هست. نمی‌شود چیزی باشد اما لوازم ذاتی وجودش نباشد. پس نمی‌شود که خداوند باشد ولی ظهور نداشته باشد. از همان ازل که خدا بوده جهان هستی^۱ هم که ظهور اوست، بوده است و نمی‌توان لحظه‌ای را تصور کرد که خدا باشد و جهان نباشد. تا ابد نیز خداوند به‌طور دائم در حال ظهور است و این جهان باقی است و کاری در جهان هستی جز خود آفرینش و ظهور حق به صورت اشیا و مظاهر صورت نمی‌گیرد و هدفی که جهان با رسیدن به آن از حرکت باز ایستد و آرام گیرد، وجود ندارد. اما چرا انسان به این صورت؟ چون ذات مقدس خدا به آن صورت است!

۸۲

۱. کل آفریده‌های خدا از ازل تا ابد، یک «عالم» به حساب می‌آید که منظور از واژه‌ی عالم در عنوان کتاب حاضر نیز همین است.

یعنی علت دارای آن کمال‌ها است، پس به تناسب و مقتضای آن کمال‌ها باید معلول‌ها پدید بیایند. ما اگر به این شکل هستیم، به این علت است که خداوند دارای آن کمال‌های خاص است. اگر بگوییم که ما به این شکل نباشیم، معنایش این است که علت ما باید به آن شکل و کمال‌ها نباشد. این که ما نباشیم و نمی‌خواستیم که آفریده بشوم، معنایش این است که خدا باید خدا نمی‌بود و در خدا باید تردیدی رخ می‌داد تا من به وجود نمی‌آمدم؛ در حالی که حذف یک چیز از جهان، مساوی با حذف همه است. بنابر این ما هستیم، چون خدا هست. البته ما هستیم به این معنا نیست که در فلان تاریخ متولد شده‌ایم. ما قبل از آن هم بودیم اما نه در این عالم! در عالمی فراتر و در علم الهی بودیم. ما علم و اراده‌ی خداوند هستیم که ظهور پیدا کردیم. رابطه‌ی خداوند با خلق مثل رابطه‌ی انسان با صور ذهنی‌اش است. شما به هر چیزی که علم دارید و آن را اراده کنید در ذهن تان پدیدار می‌شود. بنابراین موجودها علم و اراده و کمال‌های خداوند هستند که ظهور پیدا می‌کنند.^۱

۸۳

راز تفاوت انسان‌ها

چرا خداوند بزرگ و توانا همه را به یک نقش و یک شکل نیافرید؟ راز این همه تفاوت‌ها چیست؟ یکی کور یا کر و لال و دیگری سالم؟! برای پاسخ به این پرسش به چند مطلب اساسی به‌طور مختصر اشاره می‌شود.

۱- معنای لغوی عدل، برابری و برابر کردن است. لیکن معنایی از عدل که به خداوند نسبت می‌دهیم عبارت است از فیض عام و بخشش گسترده در مورد همه‌ی موجودهایی که امکان هستی یا کمال معینی را دارند، بدون هیچ‌گونه امساک و خودداری. به عبارت دیگر عدل الهی بیان دیگری از حکمت و عنایت اوست.

۱. کنفرانس پرسمان (نهاد رهبری در دانشگاه‌ها)، حجّة‌الإسلام احد ایمانی، ۱۳۸۷/۲/۲۵.

۲- آن چه در نظام خلقت وجود دارد، تفاوت است نه تبعیض! تبعیض مذموم و ناعادلانه است، نه تفاوت! لازمه‌ی عدل، برابردادن همه‌ی انسان‌ها نیست. برای مثال، معلّم عادل کسی نیست که همه‌ی دانش‌آموزان را - خواه کوشا باشند و خواه تنبل - یکسان نمره دهد؛ بلکه او باید هر یک از شاگردان را به اندازه‌ی استحقاق‌شان ستایش یا نکوهش کند. پس مقتضای حکمت و عدل الهی، این نیست که همه‌ی خلائق را یکسان بیافریند. اقتضای حکمت این است که جهان را به گونه‌ای خلق کند که انسان‌های مختلف، متناسب با قابلیت و لیاقت خود در جهت هدف نهایی باشند. چراکه در این رابطه اجزای عالم را نباید گسسته و جدا از یکدیگر در نظر گرفت؛ بلکه باید آن‌ها را به صورت مجموعه‌ای نظام‌مند ارزیابی کرد که هر عضوی، جزئی از یک کل است. پس اگر تفاوت وجود نداشته باشد، کثرت و تنوع نیز نخواهد بود و اگر کثرت و تنوع نباشد، دیگر مجموعه و نظام، مفهومی نخواهد داشت.

۳- وجود تفاوت‌ها و نقص‌ها، هر یک در جای خود ضروری و اجتناب‌ناپذیر است و هر تغییری در آن‌ها مستلزم تغییر در سلسله طولی نظام عالم و برهم‌زدن کلّ هندسه‌ی عالم است. در عین حال، تفاوت‌های طبیعی موجود دو گونه است. الف) تفاوت‌های ناوابسته به دانش و آگاهی و اراده‌ی بشر. ب) تفاوت‌های وابسته به جهل و دانش و اراده‌ی بشر.^۱

۱. بسیاری از ناگواری‌هایی که در محیط زندگی به وجود می‌آید معلول ناآگاهی انسان از قوانین طبیعت یا احکام الهی است. قسمت عظیمی از معلولیت‌های جسمی و روانی، معلول ناآگاهی و بی‌مبالاتی والدین است. به‌طور معمول، انسان‌های آگاه به احکام دین و مقید به اصول زندگی، از اولاد سالم‌تری برخوردار هستند. باید بدانیم که علم روان‌شناسی می‌گوید، تربیت یک انسان از ۲۰ سال قبل از تولد او شروع می‌شود ...

۲. پرسش‌ها و پاسخ‌ها (راز آفرینش)، حمیدرضا شاکرین با همکاری جمعی از محققان، پرسش ۲۵، ص ۹۷.

بدترین دشمن انسان

نفس انسان دارای مراتب مختلفی است. اگرچه بر حسب آیه‌های قرآن به مسوِّله، اَمّاره، لوّامه، مُلهمه، و مطمئننه تعبیر شده است اما در باطن کار حقیقتی واحد است. اما معرفت نفس مستلزم شناخت مراتب مختلف آن می‌باشد.

(۱) نفس مسوِّله

تسویل یعنی ارائه‌ی تصویر زشت به صورت زیبا و زیبا به صورت زشت! این نفس، ویژگی‌های صاحبش را خوب می‌شناسد و می‌داند گرایش‌ها و نقطه‌های ضعف او چیست. نفس مسوِّله برای یکسری اعمال و افکار گناه‌آلود، تابلوی زیبایی می‌سازد تا فرد را به سمت آن بکشد و فرد بدون تصوّر و اعتقاد از گناه‌بودن عمل، مرتکب آن شده و تکرار می‌کند تا آن‌جا که برای وی به صورت عادت درمی‌آید و کارهای ناروا را با علم و عمد مرتکب می‌شود و چه‌بسا بر این باور است که کاری شایسته انجام می‌دهد. در هنگام تردید بین دو عمل که آیا خوب است یا بد، این نفس برای خوب‌بودن عمل بد و بد نشان دادن عمل خوب توجیه‌های زیبایی می‌آورد تا شخص عمل خوب را ترک کرده و عمل بد را انجام دهد. آیه‌های شریفه‌ی «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَخْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۱؛ «[آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند» و «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا...»^۲؛ «[یعقوب] گفت [چنین نیست]، بلکه نفس شما امری [نادرست] را برای شما آراسته است...» چنین افرادی را به عنوان زیان‌کارترین کسانی نام می‌برد که کوشش آنان در این جهان تباه شده است.

۱. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۴.

۲. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۸۳.

۲) نفس اماره

اماره یعنی بسیار امرکننده؛ یعنی روح سرکش که پیوسته انسان را به زشتی‌ها و بدی‌ها دعوت می‌کند و منشأ هوا و هوس نفسانی می‌باشد. پیروی از آن انسان را از خدا دور کرده و به سوی قهقرا می‌کشاند. وقتی کسی را گمراه و بدبخت کرد آن وقت کنار می‌گیرد و در بازخواست هم شرکت نمی‌کند. اماره نفسی شرور است که باید مهارش کرد. این شأن که همان خود غیرالهی است، انسان را به منکر امر می‌کند و از معروف باز می‌دارد. این همان چیزی است که حضرت ذات‌احدی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَبْرَىٰ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...﴾^۱؛ «و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم، چراکه نفس به‌طور قطع به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که پروردگار رحم کند...».

۳) نفس لوامه

لوامه یعنی بسیار ملامت‌کننده! همیشه به انسان هشدار می‌دهد و هر کار بدی که از انسان سر بزند او را ملامت و سرزنش می‌کند. این نفس، روحی است بیدار و به نسبت آگاه؛ هرچند هنوز در برابر گناه، مصونیت نیافته و گاه لغزش پیدا می‌کند و در دامان گناه می‌افتد و انحراف دربارهی او نیز به‌طور کامل ممکن است، اما بلافاصله بعد از گناه، جای خود را به سرزنش و توبه می‌دهد. این همان چیزی است که به وجدان اخلاقی معروف است. انسان ممکن الخطا است^۲؛ گاهی لغزشی پیدا می‌کند ولی اگر بعد از لغزش بخواهد به خطایش ادامه دهد، این اصرار به گناه، او را از جنبه‌های معنوی ساقط می‌کند. اما اگر سریع توبه کرد و خودش را ملامت نمود، این نفس ارزشمند است.

۱. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۵۳.

۲. گاهی به اشتباه انسان جایز الخطا بیان می‌شود، در حالی که انسان ممکن به خطا است.

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: ﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ * وَلَا أُقْسِمُ
بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^۱؛ «سوگند به روز قیامت، و سوگند به نفس لوّامه او
وجدان بیدار و ملامت‌گر که رستاخیز حق است».

۴) نفس ملهمه

ملهمه یعنی الهام‌کننده! این نفس به انسان الهام می‌کند چه کاری به
نفعش و چه کاری به ضررش است. در واقع یک نوع شاخص است. در این
مرحله نفس به قدری بیدار شده که مورد توجه خدا قرار می‌گیرد و در هر
کاری که برایش پیش می‌آید، می‌تواند قضاوت صحیح کند.

ذات احدیت در آیه‌های ۷ و ۸ سوره‌ی مبارکه‌ی شمس می‌فرماید: ﴿و
نَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾؛ «سوگند به نفس و آن‌کس
که آن را درست کرد. سپس پلیدکاری و پرهیزگاری‌اش را به آن الهام
کرد».

۵) نفس مطمئنه

۸۷ مطمئنه یعنی روح تکامل‌یافته‌ای که به مرحله‌ی اطمینان و تقوای
کامل و احساس مسئولیت رسیده که دیگر به آسانی لغزش برای او
امکان‌پذیر نیست. این عالی‌ترین مرحله‌ی نفس است که متصل به حق
می‌گردد و به واسطه‌ی این اتصال و ارتباط با خداوند، دارای اطمینان و
آرامش کامل می‌شود و به هیچ نحو تزلزلی در آن راه پیدا نمی‌کند. روح
او چنان لیریز از شادی می‌شود که لذت و زیبایی آن با هیچ بیانی قابل
توصیف نیست. این همان است که خداوند سبحان در سوره‌ی مبارکه‌ی
فجر می‌فرماید: ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنِّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً
مَرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾^۲؛ «ای نفس مطمئنه،

۱. سوره‌ی قیامت، آیه‌های ۱ و ۲.

۲. سوره‌ی فجر، آیه‌های ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰.

خشنود و خدایسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان من در آی، و در بهشت من داخل شو.»

نفس مطمئننه در حقیقت برای کسانی که معارف عالیّه را طی کرده‌اند پیش می‌آید. آن‌هایی که قوه‌ی عقلیّه‌شان در برابر قوای دیگر (غضبیه، شهویّه، وهمیه) قوت بیش‌تری پیدا کرده و آن قوای دیگر تحت این قوه قرار می‌گیرد.

وقتی این پنج نفس (مسوّله، اّماره، لوّامه، ملهمه، مطمئننه) و وظیفه‌ی هر کدام از این‌ها را شناختیم و دانستیم با هر کدام چه‌گونه رفتار کنیم، آن وقت شناخت خدا برای ما میسر خواهد شد. پس شناخت نفس کلید معرفت حق تعالی است.

اما چرا بعضی اوقات دچار اشتباه و گناه می‌شویم؟ علمای اخلاق می‌گویند، منشأ و انگیزه‌ی گناهان، چهار قوه‌ی عقلیّه، غضبیّه، شهویّه، و وهمیه می‌باشد.

ملا احمد نراقی در کتاب معراج السّعادة، قوای چهارگانه را این‌گونه معرفی می‌کند.

قوه‌ی عقلیّه یا ملکیه: حقایق را درک کرده و نیک از بد را تشخیص می‌دهد و از اوامر و نواهی روح اطاعت می‌کند.

قوه‌ی غضبیّه یا سبعیّه: همانند حیوانات درنده، منشأ صدور افعالی مثل خشم و غضب است و بسیار بی‌باک و شریر عمل می‌کند و در صد فریب روح است تا به آن چه اشاره می‌کند، عمل نماید.

قوه‌ی شهویّه یا بهیمیّه: به کار ارضای شهوت می‌پردازد و همواره سعی می‌کند مخالف عقل عمل کرده و روح را محکوم حکم خویش کند.

قوه‌ی وهمیه یا شیطانیه: شغل آن مکر و خدعه و فریب و حيله و نیرنگ است و می‌خواهد که سلطان مملکت بدن (روح)، مطیعش شود و به هر چه فرمان می‌دهد از شیطنت و فساد و ... اطاعت کند.

اما در این‌ها قوه‌ی عقلیه، نقش بسیار مهمی دارد و اگر بر دیگر قوا غلبه کرده و آن‌ها را مطیع خود سازد، آن قوا به اعتدال می‌رسند و آثار فرشتگان ظاهر می‌شود. در غیر این صورت، اگر هر کدام از قوای دیگر غالب شوند، نفس انسان به کمال لایق نخواهد رسید و روح، خراب و ویران شده و امور معاش و معاد، اختلال به هم می‌رساند. اگر قوه‌ی غضبیه غلبه کند، نفس انسان به صورت سگ و با غلبه‌ی قوه‌ی شهویه به صورت خنزیر و با سلطه‌ی قوه‌ی وهمیه، نفس آدمی مانند شیطان در می‌آید. مّا احمد نراقی قوه‌های عقلیه، غضبیه، و شهویه را دارای سه حدّ افراط، تفریط، و وسط می‌داند.

حدّ افراط قوه‌ی عقلیه «جربزه» نام دارد و به معنای به‌کارگیری فکر در آن چیزی است که سزاوار تفکر نیست. حدّ تفریط عقلیه «بلاهت» نام دارد و به معنای تعطیل فکر در موردی است که سزاوار فکر باشد. البته گاهی به آن دو سفسطه و جهل هم اطلاق می‌شود. حدّ وسط در قوه‌ی عقلیه که ضدّ افراط و تفریط است «حکمت» می‌باشد.

افراط در قوه‌ی غضبیه را «تهور» می‌نامند به معنای اقدام به کاری که مورد حذر است. حدّ تفریط را هم «جبن» می‌نامند که روی گردانیدن از چیزهایی است که نباید از آن‌ها روی گردانید. حدّ وسط در این قوه حالت «شجاعت» است.

قوه‌ی شهویه هم سه حد دارد. حدّ افراط که به آن «شره» می‌گویند و آن، غرق شدن در لذّات جسمیه بدون ملاحظه‌ی حسن آن در شریعت مقدّسه است و حدّ تفریط که «خمود» نام دارد که آن، ترک کردن آن‌چه که برای حفظ بدن یا بقای نسل ضروری است؛ و حدّ وسط که «عفت» می‌نامند.

بدین ترتیب شش حالت افراط یا تفریط به دست می‌آید که جملگی رذیله‌اند و سه حدّ وسط که جملگی فضیلت‌اند آن هم فضیلت نفسانی!

رذائل مذکور هر یک شامل رذائلی دیگر هستند که فرع آن‌ها محسوب می‌شوند. به عنوان مثال جهل، حيله، شرک، و وسواس جزو رذائل فرعی قوه‌ی عقلیه هستند. تکبر، خوف، عجله، سوءظن، انتقام، سوءخلق در محدوده‌ی رذائل قوه‌ی غضبیه قرار می‌گیرند؛ و حبّ دنیا و مال، حرص، بخل، اسراف، ربا، حسد، زیاده‌گویی، زنا و شرب خمر در گروه رذائل قوه‌ی شهویّه قرار می‌گیرند.

حال اگر در شخص سه حدّ وسط جمع شد، یعنی دارای حکمت، شجاعت، و عفت شد، او دارای بالاترین فضیلت است. این جاست که انسان به زیور ایمان و زیور تقوا و زیور یقین دست پیدا می‌کند. علمای اخلاق می‌فرمایند، عدالت یا حدّ وسط در این قوا باید در نظر گرفته و رعایت شود. افراط و تفریط هر دو مذموم است. تفاوت انسان‌ها نیز نسبت به یک‌دیگر در پیروزی و عدم پیروزی در برقراری تعادل میان این ابعاد در درون خویش‌تن است.^۱

انسان اگر در میان این قوا قرار بگیرد و بتواند بر این قوا پیروز شود، این جهاد اکبر است. اما جهاد اصغر ولو در میدان جنگ است و انسان مبارزه می‌کند، جانش را می‌گذارد، دستش را می‌دهد، پایش را می‌دهد، چشمش را می‌دهد و... با این حال، حضرت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله این جهاد را جهاد اصغر دانسته‌اند.

نبرد با دشمنان در جبهه‌ی جنگ بسیار با عظمت و چشم‌گیر است و کسی که در این راه جان‌فشانی کند، نزد خدا مقامی بس ارجمند دارد. ولی چرا چنین جهاد با عظمتی در روایت‌ها، کوچک قلمداد شده و جهاد با نفس، جهاد اکبر نامیده شده است؟! خداوند تبارک‌وتعالی در شب معراج ضمن توصیف اهل آخرت به سرّ این مطلب اشاره کرده و

۱. به دلیل این‌که شیطان از گمراه‌کردن انسان‌های مؤمن و بلندمرتبه عاجز است، تنها روزنه‌ی شکست و سرنگونی آن‌ها را وسوسه برای انجام افراط یا تفریط در امور مختلف زندگی می‌داند.

می‌فرماید: «مردم در زندگی خود یک‌بار می‌میرند، اما یک نفر از اهل خیر و نیکی، هر روز در مجاهده با نفس خویش، هفتاد مرتبه جان می‌دهد». و چرا چنین نباشد که از منظر اهل معرفت، نفس، نزدیک‌ترین و سخت‌ترین دشمن انسان است. چنان‌چه مولای متقیان حضرت امیر صلوات‌الله‌علیه فرمود: «نفس تو نزدیک‌ترین دشمن به تو است» و نیز «هیچ دشمنی برای انسان سرسخت‌تر از نفس او نیست». چنان‌چه باز امام علی‌ابن‌ابی‌طالب صلوات‌الله‌علیه فرمود: «جهاد با نفس بهای بهشت است. پس کسی که با نفس خود جهاد کند، بهشت را مالک می‌شود».^۱

این بی‌شک گرامی‌ترین پاداش خدا است و کسی که سعادت دنیا و آخرت را می‌خواهد، باید مشقّت تزکیّه‌ی نفس را تحمّل کند و به سختی‌های مجاهده تن در دهد و با تکلف بر هوای نفس خویش پیروز گردد و غرائز سرکش را مهار نماید.

کسی که نفس‌های درندگی، شهوانی، و شیطانی را تحت اختیار و کنترل در آورد، آن‌گاه می‌تواند این قدرت را به دست آورد که همانند ذات‌مقدس‌اله بگوید: «کن فیکون».

چه بسیار انسان‌هایی که در عالم دنیا از قدرت‌های مافوق بشری برخوردارند. شخصیت‌های والامقامی که نمازهای پنج‌گانه‌ی خود را با قدرت طیّ‌الأرض در اماکن متبرّکه و مقدّسه‌ی مختلف می‌خوانند. شخصیت‌های والامقامی که به این درجه رسیده‌اند که خداوند حقایق را جلوی دیدگان‌شان آشکار می‌نماید. شخصیت‌های والامقامی که ملک و فلک و روح و جسم و جماد و نبات و حیوان و بالأخره تمام امور دنیوی و اخروی تحت تسلّط و فرمان آن‌ها هستند و خواست و اراده‌شان به اذن خدا مانند خواست و اراده‌ی حق‌تعالی در جهان عمل می‌کند.

۱. غررالحکم و دررالكلم، قاضی ناصح الدین ابوالفتح عبدالواحد تمیمی آمدی، ج ۳، ص ۳۶۶.

وقتی انسان نفس درندگی و شهوانی و شیطانی را در اختیار بگیرد، به این درجه از مقام‌ها و کمال‌ها می‌رسد.

آن‌ها که در جنگ با نفس اماره با قوانین مبارزه آشنا شده‌اند، در میدان نبرد با دشمنان خارجی بسیار آگاهانه‌تر عمل می‌کنند و از سیاست‌های دشمن به خوبی آگاهی دارند. چنان‌که پیروزمرد عرصه‌ی مبارزه با نفس حضرت علی صلوات‌الله‌علیه فرمود: «هر کس که با نفس خود به سیاست عمل کند، به تمام سیاست دست یافته است».

بر همین اساس پیروزمردان عرصه‌ی مبارزه با نفس، پیروز جبهه‌ی دشمن هستند. امام خمینی رحمه‌الله‌علیه پیروز در دو جبهه شد. ایشان پیش از آن‌که رهبری انقلاب اسلامی ایران را عهده‌دار شوند، رهبر مملکت خویش شده بودند و این برترین ویژگی سرپرستی و رهبری ایشان محسوب می‌شد. چنان‌چه امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمود: «به‌ترین فرمان‌روایان کسی است که امیر و فرمان‌روای نفس خویش باشد».

امام خمینی رحمه‌الله‌علیه تمام شیوه‌های مبارزه بر علیه طاغوت‌های زمانه را سال‌ها در مبارزه با نفس خود تجربه کرده بود و انقلاب شگفتی که در صحنه‌ی جهانی آفرید و معادلات سیاست‌مداران را در هم ریخت، نمونه‌ی پیروزی ایشان در مبارزه با طاغوت درون خود بود. امام علی صلوات‌الله‌علیه فرمود: «هرگاه حکمران نفس خود شوی نفس‌های مردم به سوی عدالت تو جذب و دعوت می‌شود».

۹۲

الهی رضاً بر ضائق و تسليماً لأمرک لا معبود سواک

جابر بن عبدالله انصاری چنین روایت می‌کند: «امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه را زیارت کردم، درحالی‌که او کودک بود و من، پیری سالخورده». امام، از احوالات جابر جويا شدند. جابر چنین جواب داد: «ای فرزند رسول خدا، هم‌اکنون در شرایطی هستم که مرگ را بیش‌تر از زندگی، بیماری را

بیش‌تر از سلامتی، رنج و سختی را بیش‌تر از رفاه و آسودگی، و فقر را بیش‌تر از ثروت می‌پسندم و دوست می‌دارم». باید گفت غالب افراد در سنین آخر عمر خویش به این مرحله می‌رسند که با تجارب حاصل از عمر خود، به خوبی درمی‌یابند که به غلط گمان می‌کرده‌اند اگر ثروت و سرمایه داشته باشند، خوش و خرم خواهند بود. عمری به دنبال ثروت و جاه می‌دوند و آن را می‌طلبند اما به خوشی و خرمی نمی‌رسند. گمان می‌کنند اگر سلامت بدنی داشته باشند، به رشد و کمال بیش‌تری می‌رسند، اما با گذشت عمر می‌بینند که جز دعا و تخلص از فرامین الهی، عملی انجام نداده‌اند. خیال می‌کنند اگر وضعیت خوب مالی داشته باشند، به فلان مرتبه و مقام خواهند رسید، اما در پایان عمر احساس خسارت و بی‌حاصلی می‌کنند و با خود می‌پندارند، کاش این مقدار از نعمت‌ها را نیز نمی‌داشتم و بار تکلیف خود را سبک‌تر می‌کردم. در پاسخ جابر، امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه فرمود: «ولی من این‌گونه نیستم». جابر سؤال کرد:

۹۳ «یابن رسول‌الله، پس چه‌گونه هستی؟» آن امام معصوم صلوات‌الله‌علیه فرمود: «من چنین‌ام که اگر خدا برایم سلامتی بپسندد و بخواهد، مشتاق سلامتی‌ام و آن را می‌خواهم؛ اگر برایم بیماری و کسالت بپسندد، همان را طالبم؛ فقر بخواهد، فقر را می‌پسندم؛ غذا بپسندد، غذا را می‌خواهم». به عبارت روشن‌تر، مضمون سخن ایشان چنین است: "من پسندی از خودم ندارم و می‌پسندم آن‌چه را که خدا می‌پسندد." یعنی دو سلیقه و دو پسند وجود ندارد، زیرا دو تا نیستیم تا دو چیز را بتوان انتخاب کرد. و این مقام، مقام انسان کامل و ولی کامل الهی است. جابر گفت: «جانم به قربان این خانواده که طفل کوچک‌شان نیز مثل بزرگ‌شان در همان مرتبه از فهم و کمال و منزلت است».

رنج و سختی اولیای الهی و خاندان پاک پیامبر صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین، مربوط به مرتبه‌ی طبیعت و نفس ایشان است.

انسان کامل کسی است که لعب و لهو، نسیان و قصور، طلب و خواسته، و پسند شخصی ندارد. می‌پسندد آنچه را که خدای متعال می‌پسندد. به هیچ وجه از دایره‌ی رضایت الهی خارج نمی‌شود.

طلب و رضایت خاندان پاک پیامبر صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین، فرع طلب و رضایت خداست. به این معنی که هرچه را که خداوند بطلبد، ایشان نیز می‌طلبند. اگر خداوند مرگ را برای‌شان اراده کند، مرگ را و اگر زندگی را بخواهد، زندگی را می‌خواهند. با این توضیح، روشن است که چرا گاهی امامان معصوم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین خود و خانواده‌شان را در شرایطی قرار می‌دادند که به ضرر ایشان بوده و به شهادت و یا اسارت ایشان منجر شده است. زیرا ایشان هر آنچه که رضایت الهی را در آن بینند، آن را می‌خواهند و انجام می‌دهند و از خود طلب و اشتیاقی ندارند. نکته‌ی مهم این‌که امام جواد، امام هادی، و امام عسکری صلوات‌الله‌علیهم، با آن سن کم مانند امام صادق و امام باقر صلوات‌الله‌علیهم بوده و هیچ‌گونه تفاوت در مراتب کمال و ظهور و بروز اسما و صفت‌های الهی نداشتند؛ و اگر ایشان هزار سال دیگر نیز در این عالم زندگی می‌کردند، دارای همان درجه از فضل و کمال بودند که اگر همان روز تولدشان در این عالم ماده، از دنیا می‌رفتند، گذشت زمان و افزایش سن، نه بر مراتب ایشان می‌افزاید و نه آن را می‌کاهد.

اشتیاق به پاداش و هراس از عقاب، از ویژگی‌های درجه‌های فروتر از انسان کامل است. انسان کامل یا مخلص که به فنای تام دست پیدا کرده‌اند، مشتاق‌اند بر آنچه که خدا می‌خواهد، نه بیش‌تر! بنابراین، اگر در سخنان اولیای خدا و خاندان پیامبر صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین لفظ اشتیاق به اموری بیان شده است، به معنا و درجه‌ای عمیق‌تر، دقیق‌تر و در خور شأن مقام مخلصین است.^۱

۱. برگرفته از تقریر حجة‌الإسلام والمسلمین دکتر سیدمرتضی حسینی شاهرودی.

نقطه‌ی پایان

انسان با وعده‌ی کامل کردن درخت آفرینش به دنیا آمده است. انسانی که در نقطه‌ی تلاقی روح و جسم خانه کرده، مسافر زحمت‌کش این دیار پر از محنت است. انسان ممکن‌الخطا است. بعضی‌مواقع اشتباهی مرتکب می‌شود، ولی باید قبل از این‌که دیر بشود، اشتباه و گناهش را جبران کند. در این صورت به‌طور یقین دست شفقت به طرفش دراز می‌شود و با توجه به آخرین نیت قلبی‌اش با او رفتار خواهد شد.

اگر انسان در عالم دنیا راه تکامل را طی کند، مقام و مرتبه‌ی وجودی خویش را بالا می‌برد. انسانی که اکنون در مرتبه‌ی «دنیا» (ماده یا ناسوت یا طبیعت) حضور دارد، به مرتبه‌ی «برزخ» (ملکوت یا مثال) می‌رسد که با وجود مثالی هم‌راه است. با تلاش بیش‌تر به مرتبه‌ی «عقل» (عقول یا جبروت) می‌رسد که جایگاه فرشتگانی نظیر حضرات جبرئیل، میکائیل، عزرائیل، و اسرافیل علیهم‌السلام است که انسان در این مرتبه بر تمام عالم خلقت احاطه پیدا می‌کند. باز اگر تلاش کند، از این مرتبه نیز بالاتر رفته و به مرتبه‌ی «اعیان ثابته» (علم الهی) خواهد رسید که وارد عرش الهی می‌شود و علم خدا در او ظهور پیدا می‌کند. این انسان اگر در دنیا همّت کند، از این مرتبه نیز فراتر رفته و جایگاه او در آخرت، عالم «اسماء‌الله» خواهد بود که مظهر جمیع اسمای خداوند می‌شود. انسان اگر به حقیقت خویش برسد، از همه‌ی مراتب فوق، بالاتر رفته و با مقام «واحدیت» هم‌سان و هم‌ردیف می‌شود. در این مرحله است که انسان از کمال‌های خداوند برخوردار می‌شود و چنان به او شباهت دارد که فرق‌نهادن میان آن دو به دشواری هم ممکن نیست! فراتر از این مرتبه، مقام «احدیت» است که آخرین حدّ سیر کمالی انسان می‌باشد که تنها به چهارده نور مقدّس صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین اختصاص دارد. اما فراتر از این مرتبه رفتن محال است، چراکه «ذاتِ خداوند» (لاهورت یا الوهیت) است.

برای مطالعه‌ی بیش‌تر

انسان کامل از نگاه امام خمینی رحمه‌الله‌علیه، محمدامین صادقی‌ارزگانی، قم:

پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

این کتاب سیمای انسان کامل، ضرورت وجود انسان کامل در عالم، جایگاه انسان کامل در نظام هستی، مقامات انسان کامل، راه دستیابی به مقام انسان کامل، و مصادیق انسان کامل را از نگاه امام خمینی رحمه‌الله‌علیه و عارفان مسلمان بیان می‌کند.

انسان کامل، شهید آیه‌الله مرتضی مطهری، تهران: صدرا.

این کتاب پرمحتوا، از بحث‌هایی نظیر راه‌های شناخت انسان کامل از نظر اسلام، لزوم هماهنگی در رشد ارزش‌های انسانی، درد انسان از دیدگاه‌های مختلف، درد خداجویی در انسان، نظریات مکاتب مختلف در مورد انسان کامل و ... سخن می‌گوید.

انسان در قرآن، آیه‌الله‌العظمی حسین مظاهری، اصفهان: مؤسسه‌ی فرهنگی

مطالعاتی الزهرا سلام‌الله‌علیها.

این نرم‌افزار حاوی درس‌های تفسیر موضوعی قرآن کریم با موضوع‌هایی نظیر هدف از خلقت، کرامت، سعادت و شقاوت، تسلیم در برابر مقدرات الهی، و ... شامل پنجاه‌وچهار جلسه سخن‌رانی می‌باشد.

تفسیر انسان به انسان، آیه‌الله عبدالله جوادی آملی، قم: اسراء.

این کتاب با اشراف کامل به حقایق قرآنی و معارف عرفانی و دقائق برهانی، به‌طور موشکافانه مسائل انسان را تحلیل می‌کند. تفسیر انسان به انسان در پرتو آیه‌های نورانی قرآن مجید و رهنمود عترت طاهرین صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهم‌اجمعین، شعاع پرفروغی از معرفه‌النفس است که به‌ترین راه خدانشناسی را برای سالکان این طریق می‌نمایاند.

مبانی انسان‌شناسی در قرآن، دکتر عبدالله نصری، تهران: مؤسسه‌ی فرهنگی

دانش و اندیشه‌ی معاصر.

بخشی از این کتاب به مسأله‌ی آفرینش انسان پرداخته و دو نظریه‌ی ثبوت انواع و تحوّل انواع را مورد بررسی قرار می‌دهد. هم‌چنین این کتاب، ابعاد وجودی انسان و نیازهای او، ارزش و مقام انسان، عوامل رشد انسان از نگاه قرآن، بیماری‌های انسان از دیدگاه قرآن و ... را با زبانی ساده مورد بررسی قرار می‌دهد.